

### محتوای ویژه کتاب

- پاسخ به تمامی فعالیت‌های نگارشی
- پاسخ به درست‌نویسی، تصویرنویسی
- پاسخ به معیارهای ارزیابی، حکایت‌نگاری، مثل‌نویسی
- نمونه سؤال‌های پایانی با پاسخ و بارم‌بندی

## آموزش مهارت‌های نوشتاری نگارش

### مهندسی نوشتن

۱۹

#### فقالیت‌های نگارشی

نوشته زیر از ترجمه کتابی به نام داستان نویسی است که با استفاده از ادبیات نامتعارف و با چاشنی طنز نوشته شده است. این نوشته را بخوانید و ساختمان آن را مشخص کنید.

موضوع: ضرورت بازنویسی

بند مقدمه: معمولاً آثار نویسندگان بزرگ، چند بار پیش‌نویس می‌شوند و نویسندگان هم تأیید می‌کنند که پیش‌نویس اول، لازم نیست حتماً بی‌نقص باشد.

بند اول: بسیاری از نویسندگان خیلی زود و پوست‌کنده به شما خواهند گفت که اولین پیش‌نویس اثرشان، جنایتی در حق بشریت است. اما آنها به هر حال این پیش‌نویس اول را می‌نویسند، چون هیچ‌کس نمی‌تواند بدون نوشتن پیش‌نویس اول، نسخه یا پیش‌نویس دومی بنویسد.

بند دوم: اکثر نویسندگان در دو حالت متفاوت، کار می‌کنند: حالت خلاق و حالت ویرایشی. حالت خلاق: در این حالت شما به خودتان اجازه امتحان کردن کارهای جدید را می‌دهید و در عین حال به این مسأله آگاهید که این کارها ممکن است درست باشد و یا ممکن است نادرست باشد. مزخرف نوشتن در حالت خلاق، اشکالی ندارد. پس سعی کنید وقتی خلاق هستید، کمی در نوشتن، بی‌پروا باشید.

بند سوم: حالت ویرایشی: در حالت ویرایشی، هدف شما جمع و جور کردن اقتضای است که در حالت خلاق به بار آورده‌اید. در این حالت، شما آنچه را نوشته‌اید، جوری بازنویسی و اصلاح می‌کنید که معنی بدهند.

بند چهارم: خشکی قلم و ناتوانی در نوشتن، زمانی اتفاق می‌افتد که نویسنده سعی می‌کند. همزمان در دو حالت خلاق و ویرایشی بنویسد. هرگز این کار را نکنید. این کار مثل این است که موقع رانندگی یک پا را روی گاز بگذارید و با پای دیگر ترمز بگیرید.

بند پنجم: کمی نوشتن و بعد کمی ویرایش کردن اشکالی ندارد؛ همان‌طور که از قدیم گفته‌اند: اول بنویس؛ بعد درستش کن. به خودتان اجازه دهید، پیش‌نویس اولیه بدی بنویسید و این جمله را روی یک تکه کاغذ بنویسید: «من اختیار تام دارم که یک پیش‌نویس چرند بنویسم؛ چون پیش‌نویس اکثر نویسندگان چرند هستند؛ نوبت به اصلاح

که رسید؛ درستش می‌کنم».

بند نتیجه: پس اولین کاری که به عنوان یک نویسنده، انجام می‌دهید، باید این باشد که به خودتان اجازه نوشتن یک پیش‌نویس اولیه را بدهید.

(داستان نویسی، اینگرمسن و اکونومی)

رو  
پشت

بار اول

بیاید. (۰/۲۵)

$\hat{A} = \begin{pmatrix} 60^\circ \\ 0/25 \end{pmatrix}$

اکنون پس از انتخاب موضوع دلخواه، سفر نوشتن را آغاز کنید. با توجه به نقشه نوشتن که در درس آموختید، به سمت مقصد حرکت کنید.

موضوع دریا  
بند مقدمه: شاید بارهای بار دریا را دیده‌اید و در کنار آن مدتی استراحت نموده‌اید. اما هر بار که دریا را دوباره می‌بینید احساس سادگی و تازگی به شما دست می‌دهد. واقعاً چرا این‌گونه است؟ چرا دریا با همه تکرارش زیبا و تازه است؟  
بند اول: دریاها بیشتر قسمت‌های زمین را به خود اختصاص داده‌اند و در همه جای کره زمین گسترده شده‌اند. در جهان کمتر سرزمینی وجود دارد که دریا نداشته باشد. یا نزدیک به دریا نباشد و یا یکی از اعضای خانواده دریا در کنارشان نباشد. آری خانواده!

بند دوم: شاید باورش برایتان سخت باشد و با خود بگویید دریا هم مگر خانواده دارد؟ اعضای خانواده دریا چه کسانی می‌شوند؟ اصلاً می‌شود بین دریاها نسبت خانوادگی برقرار کرد، چگونه؟  
بند سوم: آری دریاها از خاندان آب هستند، آب‌ها به صورت نژادهای مختلفی در همه جا یافت می‌شوند. یکی از نژادهای این خاندان ابرها هستند، ابرها در آسمان زندگی می‌کنند. یکی دیگر از خانواده‌های این خاندان برفها هستند، برفها برخلاف عموزاده‌های خود همیشه در یک جا ساکنند، شاید سال‌های سال از عمرشان سپری شود و آنها از جای خود تکان نخورند. برفها سالخورده‌ترین خانواده این خاندان هستند.

بند چهارم: آب‌ها نیز یکی دیگر از خانواده‌های این خاندان هستند. آب‌ها نه مانند برفها ساکنند که نتوانند از جای خودشان تکان بخورند و نه مانند ابرها رها و آزاد که هر جا دلشان بخواهد بروند. آب‌ها یک خانواده بسیار بزرگی دارند که از چند برادر تشکیل می‌شود. برادرها به نوبه خود از فرزندان کوچک‌تری تشکیل می‌شوند.

بند پنجم: بزرگ‌ترین برادر آب‌ها اقیانوس‌ها هستند. اقیانوس‌ها وسیع، عمیق، بزرگ و با عظمت و مهربان هستند. اقیانوس‌ها بیشترین سهم از زمین را دارند. اقیانوس‌ها در دل خود جانوران زیادی را پرورش می‌دهند و ... بعد از اقیانوس‌ها دریاها هستند. دریاها از اقیانوس‌ها کوچک‌تر و کم‌عمق‌ترند و محدوده خاصی را پر کرده‌اند. دریا محل مناسبی برای زندگی جانوران دریایی هستند. دریاچه‌ها هم یکی دیگر از برادران این خانواده هستند. دریاچه برعکس اقیانوس و دریاها که با هم رفت و آمد دارند با همدیگر هیچ ارتباطی ندارند. نه تنها با هم دیگر بلکه با هیچ دریا و اقیانوسی هم ارتباط ندارند. این گروه فقط با رودها، نه‌رها و چشمه‌ها، ارتباط دارند ...

بند ششم: حالا که شما خاندان آب‌ها، خانواده‌ها و برادران آن را شناختید و اطلاعات لازمی را از آن به دست آوردید در مقابل این خاندان چه احساسی دارید و چه احساس مسئولیتی می‌کنید؟  
نوشته‌هایی را که دانش‌آموزان (از تمرین ۲) در کلاس می‌خوانند، بر پایه معیارهای زیر، بررسی و نقد کنید.

معیارهای ارزیابی:

- 1- موضوع را بررسی کنید ببینید که موضوع انتخاب شده کلی است یا جزئی. درباره موضوع‌های جزئی بهتر و راحت‌تر می‌توان نوشت تا موضوع‌های کلی.
- 2- نوشته مورد نظر مقدمه، بدنه و نتیجه دارد و یا نه بدون این بندها است.
- 3- نوشته بدون قلم‌خوردگی است.
- 4- آیا غلط املائی در نوشته وجود دارد.
- 5- صاحب انشا در هنگام خواندن مسلط به انشا بود و انشا را با آرامش و شمرده شمرده خواند. یا با عجله و بی‌مفهوم بر اساس موارد ذکر شده در بالا نوشته‌های هم‌کلاسی‌هایتان را مورد مقایسه قرار دهید.

درست نویسی

آوردن «بره قبل از» معنی «درست است» چون «برعلیه» به معنی «بر» برضد» می‌دهد. کمتر است به جای «برعلیه» بگویم «علیه» که معنی «برضد» می‌دهد.

جمله‌های زیر را ویرایش کنید.

- او معمولاً بر علیه مردم سخن نمی‌گوید.
- او معمولاً علیه مردم سخن نمی‌گوید.
- برای حفظ میهن باید بر علیه دشمنان متحد شویم.
- برای حفظ میهن باید علیه دشمنان متحد شویم.
- او معمولاً بر ضد مردم سخن نمی‌گوید.
- برای حفظ میهن باید بر ضد دشمنان متحد شویم.

یکی از دو تصویر زیر را انتخاب کنید و در نوشته‌تان به تصویر بکشید. پس از اینکه نوشته‌تان را در کلاس خواندید، دوستان شما باید تشخیص دهند که انشای شما، مربوط به کدام تصویر است.



روز بارانی است، بوی کاه‌گل همه‌جا را پر کرده است و با عطر برگ کهنه بید و گل‌های پایه کوه درهم آمیخته است. کوچه‌های باریک پر است از احساس پاییز. خانه‌ها با سقف‌های کوتاه و حداکثر در دو طبقه در کنار هم قرار گرفته‌اند. پنجره‌های کوچک و بزرگ با درهای چوبی، همانند چشمان و دهان خانه‌ها، جلب نظر می‌کنند. خانه‌ها ساده‌اند و ساده‌تر از خانه‌ها در حیاط خانه‌ها است. دری که با نرده درست شده است و حکایت امنیت و آبادی را می‌رساند.

پشت‌بام خانه‌ها به صورت صاف ساخته شده است. مصالح سقف کاه و گل است که بر روی تیرهای چوبی قرار دارد. سقف خانه‌ها از چوب درختان ساخته شده است. این درخت‌ها بر روی دیوار و قسمتی هم بر روی ستون چوبی که آن هم روی پایه‌ای چوبی دیگری سوار شده است، استوارند. روی درخت‌ها را با گون و یا شاخه‌های درختان پوشانده‌اند و روی آنها را با کاه گل پوشانده‌اند. معماری روستا بسیار ساده است و سادگی بسیار متناسبی دارد.

بیشتر بخوانیم، بهتر بنویسیم

نقالب‌های نگارشی

در نوشته زیر، کدام جمله‌ها را بیشتر می‌پسندید (از آنها خوششان می‌آید)؟ آنها را مشخص کنید و برای انتخاب خود توضیح دهید.  
ای دوست، از آموختن ننگ مدار، در هر کار که باشد، یاری از حق طلب. عیب کسان معجوب، ناشنیده و نادیده مگوی. تا نپرسند مگو. از آموختن علم میاسای. از خود لاف مزن. هر چه به خود روا نداری، به دیگران می‌پسند. وقت را غنیمت دان. از دوست به یک جفا باز مگرد. با دوستان در همه کار، یار باش.  
خاموشی را پیشه خود گردان. بیهوده‌گویی را سرچشمه همه آفت‌ها بدان. از نادان، دوری گزین و سعادت دنیا و آخرت در محبت دانا بدان. از سخنی که خنده و مسخرگی آید، بپرهیز. حرمت همه کس نگاه دار تا حرمت تو را نگاه دارند. کاری نکن که در نظر حضرت حق، شرمسار گردی. توفیق رفیق باد.»

(خواجسته عبدالله انصاری)

انتخاب من

- 1- در هر کار که باشد، یاری از حق طلب.
- 2- از آموختن علم میاسای.
- 3- وقت را غنیمت دان.

دلیل انتخاب:

این سه جمله از نظر ساختار کوتاه هستند و معنی و مفهوم را با حداقل واژه‌ها به خواننده منتقل می‌کنند. گذشته از ساختار ظاهری معنا و مفهوم این جملات بسیار عالی است. این جملات کوتاه برنامه زندگی هر انسان آگاه و مفکری می‌تواند باشد و سعادت دنیا و آخرت هر انسانی را تأمین می‌کند.

اکنون سفر نوشتن را آغاز کنید. با توجه به نقشه نوشتن که در درس قبل آموختید، انشایی برای یکی از موضوع‌های زیر بنویسید:

تماشای طبیعت

تا نرسند، مگو

کتاب خوب، دوست خوب

موضوع کتاب خوب، دوست خوب

بند مقدسه: کتاب‌ها از زمانی که انسان‌ها تفکر و اندیشیدن را آغاز کردند، متولد شده‌اند و هزاران، هزار سال است که یار و یاور انسان‌ها هستند.

بند های بنده:

بند اول: کتاب مانند یک دوست در کنار ماست. گاهی به ما امید و توید می‌دهد، گاهی ما را می‌ترساند، گاهی به ما هشدار می‌دهد، گاهی ما را هدایت می‌کند، گاهی از انجام کاری بر حذر می‌کند و گاهی امر می‌کند و ...

بند دوم: دوستی من و کتاب به سال‌های دور برمی‌گردد. آن زمانی که پدر بزرگانمان خواستند اندیشیدن را به دیگران و به نسل‌های بعدی و به دیگر هم‌نوعان خود منتقل کنند، آن زمان بود که دوست من، کتاب، متولد شد و پشت سر او کتاب‌های دیگر متولد شدند تا اینکه هزاران، هزار هم‌نوع پیدا کرد.

بند سوم: نحوه شکل‌گیری مفاهیم، نوشتن و چاپ کتاب‌ها هر سال تغییر کرد و هم گام با سایر دانش‌های بشری پیشرفت کرد. اما با سایر دانش‌ها فرق اساسی داشت و آن این که خود کتاب مبدأ پیشرفت سایرین بود یعنی ایده‌ها و فکرهای چندین متفکر و دانشمند در یک کتاب جمع می‌شد و به دست دانشمندی دیگر می‌رسید و براساس افکار گذشتگان و ایده‌های خود چیزهای جدیدی را کشف، ابداع یا اختراع می‌کرد.

بند چهارم: کتاب‌ها هم‌چنان که مفید و سازنده هستند گاهی مضر و ویرانگر نیز هستند و این‌گونه کتاب‌ها نه تنها انسان‌ها را هدایت نمی‌کنند، بلکه باعث گمراهی آنها نیز می‌شوند. البته تعداد این نوع کتاب‌ها بسیار کم است.

بند پنجم: معجزه بزرگ مسلمانان کتاب قرآن است، کتابی آسمانی که در آن راه‌ها و روش‌های زندگی یک انسان کامل بیان شده است. نه تنها قرآن بلکه بیشتر پیامبران بزرگ کتاب دارند. مانند، مزامیر، انجیل، تورات، اوستا و ...

بند ششم: همه کتاب‌ها ارزش خواندن ندارند و گذشته از آن، عمر ما کفاف خواندن همه کتاب‌ها را ندارد. پس بهتر است با راهنمایی اهل فن و آگاهان، کتاب‌های متناسب و مورد نیاز را انتخاب کنیم و بخوانیم.

نوشته‌هایی را که دانش‌آموزان (از تمرین ۲) در کلاس می‌خوانند: بر پایه معیارهای زیر، بررسی و نقد کنید.

معیارهای ارزیابی:

در حین خواندن متن انشا توسط هم‌کلاسی‌هایتان درباره مطالب زیر یادداشت‌برداری کنید.

۱- آیا انشا موضوع مناسبی دارد.

۲- بندهای انشا نوشته شده است.

۳- بند مقدمه با مهارت نوشته شده است یا نقص‌هایی دارد.

۴- در بند نتیجه انشا قضاوت و داوری مطلوبی نسبت به مطالب نوشته شده، صورت گرفته است.

۵- هم‌شاگردیتان در هنگام خواندن انشا اعتماد به نفس داشت و توانست مطالب نوشته شده را به طور کامل به شما منتقل کند.

۶- انشا تمیز و بدون قلم‌خوردگی بود.

۷- غلط‌آملائی در انشا بسیار کم بود یا اصلاً نداشت.

بعد به موارد بالا امتیاز بدهید و امتیازها را در اختیار هم‌شاگردانتان بگذارید.

درست‌نویسی

بنویسیم

داشت

گرفت

نوشت

خرید

شنید / فهمید

فرستاد

گفت

حاضر شدند

نویسیم

برخوردار بود

به خود اختصاص داد

به رشته تحریر درآورد

خریداری کرد

اطلاع حاصل کرد

ارسال خواهد کرد

امر کرد

حضور به هم رساندند

جمله‌های زیر را ویرایش کنید:

دانش‌آموزان در جلسه آزمون، حضور به هم رساندند.

دانش‌آموزان در جلسه آزمون حاضر شدند.

مدیر مدرسه، همه پرونده‌ها را به اداره ارسال کرد.

مدیر مدرسه، همه پرونده‌ها را به اداره فرستاد.

حکایت نگاری

بخش اول: اصل حکایت و شکل گسترش یافته آن را بخوانید و با هم مقایسه کنید.

حکایت: زبان حکایت اصلی ساده و روان است. جملات کوتاه و دارای فعل هستند. نویسنده در این حکایت تلاش کرده است با حداقل کلمات حداکثر مفاهیم را به خواننده منتقل کند. گونه زبان حکایت زبان مردم روزگار نویسنده است.

ساده‌نویسی: ساده‌نویسی حکایت، با همان موضوع و با همان هدف است. یعنی در موضوع و هدف یا حکایت اصلی فرقی ندارد اما در ساختار یا هم متفاوت هستند. تعداد جملات ساده‌نویسی بیشتر از تعداد جملات حکایت اصلی گذشته از تعداد جملات، نوع جملات و نوع کلمات امروزی‌تر و قابل احساس‌تر است. در جمله‌های حکایت علت و

دلیلی برای مطالب بیان نشده است اما در جملات ساده‌نویسی علت و دلیل هر کار به طور روشن ذکر شده است. اکنون براساس نمونه، حکایت زیر را به زبان ساده امروز گسترش دهید.

حکایت: مردکی را چشم درد خاست، پیش بیطار (دام پزشک) رفت که دوا کن: بیطار از آنچه در چشم ستوران می‌کرد، در دیده او کشید و کور شد. حکومت (شکایت) به داور بردند. گفت: «بر او هیچ تاوان نیست: اگر این خر

نبودی، پیش بیطار نرفتی».

(گلستان)

ساده‌نویسی: ... خسته بود، نای راه رفتن نداشت، از بس که در دفتر روزنامه مطلب نوشته بود و اخبار را خوانده بود، چشم‌هایش نای دیدن نداشت. کم‌کم که به خانه می‌رسید فکر کرد، باید چندین ساعت استراحت کند تا شاید وضع چشمانش بهتر

شود. پس از ۳-۴ ساعت استراحت بلند شد و یک لیوان چای نوشید. چشم‌هایش فوق‌ذوق می‌کرد و کمی درد داشت. کمی هم اشک از گوشه چشم‌هایش جاری شده بود. فهمید که درد چشمانش با استراحت کاسته نشده است. مطلب را با

همسرش در میان گذاشت. همسر مرد که فکرش به جایی قد نداده بود، گفت: زن همسایه دامپزشک است و بهتر است از او کمک بگیریم چراکه در این وقت شب چشم‌پزشک خوب پیدا نمی‌شود. بنابراین رفت و زنگ همسایه را زد و جریان را

با زن همسایه در میان گذاشت. زن دامپزشک هم از داروهایی که برای درد چشم حیوانات خانگی استفاده می‌کرد به همراه دستور استفاده به او داد. زن از عمل خودش خوشحال بود و فکر می‌کرد حالا دیگر چشمان شوهرش درمان خواهد

شد به خانه بازگشت و دارو را برای شوهرش آورد و روی چشمانش مالید. چند دقیقه بعد مرد از درد چشم به خودش می‌پیچد و پس از چند ساعت دیگر، نابینا شد. چند روز بعد برای شکایت پیش پلیس رفت تعریف کرد پلیس حرف‌های او

را گوش کرد و پوزخندی زد و گفت: هیچ تاوانی را همسایه‌ها نباید بپردازد. چراکه اگر تو احمق نبودی، برای درد چشم به دامپزشک مراجعه نمی‌کردی. مرد که دیگر نمی‌توانست همسرش را ببیند تا با نگاهش او را تنبیه کند، ز لب‌ها آنچه

مختصر است جملات را با فعل کوتاه بنویسیم چون هم ساده‌تر و هم قابل فهم‌تر است.

۳۱

آموزش مهارت‌های نوشتاری (نگارش و انشا)

۳۱

فعالیت های نگارشی

متن زیر را بخوانید و مشخص کنید که کدام بخش متن به نقاشی نزدیک تر شده است؟  
صندوقچه مادر بزرگ

صندوقچه مادر بزرگ، گنجینه خاطرات من بود. مادر بزرگ همیشه با دیدن من سراغ صندوقچه قدیمی اش می رفت و نقل و نباتی دستم می داد. انگار تمام دارایی های مادر بزرگ در آن صندوقچه بود. همیشه در آن را با دقت قفل می کرد. صندوقچه به شکل مستطیل و چوبی بود و روکشش پرنقش و نگار از جنس فلز داشت که بر روی چارپایه چوبی خود در کتبخ اتاق مادر بزرگ، جا خوش کرده بود. درش به سمت بالا باز می شد و دوباره به طرف پایین می آمد و روی آن را می پوشانند. بر دیواره جلویی آن سه ردیف حلقه بر بدنه صندوق قرار داشت که میله های فلزی از میان آنها عبور می کرد و قفلی به شکل نیم دایره در آن حلقه ها جای می گرفت و مادر بزرگ چند بار کلید را در آن می چرخاند تا قفل شود. کلید به رنگ قهوه ای سوخته بود و شبیه پیچ، خطوط دایره ای به دور آن چرخیده بود.

دنباله این کلید، نخکی کلفت و خاکی رنگ، به طول بیست سی سانت داشت که به روسری گلداز و بلند مادر بزرگ گره می خورد و بلافاصله بعد از قفل کردن در جیب داخلی سمت چپ جلیقه مادر بزرگ جا می گرفت. گاهی هم برای اطمینان بیشتر آن را از سوراخ جا دکمه ای جلیقه رد می کرد و بعد در جیبش جا می داد تا دیگر دست هیچ سارفی به آن نرسد. اصلاً کسی جرئت نمی کرد به آن، چپ نگاه کند.

خلاصه، تمام شکل و شمایل صندوق، درست و دست نخورده، هنوز در ذهن من باقی است. من در خاطراتم دنبال آن روسری و جلیقه مادر بزرگ می گردم تا شاید کلید صندوق را بیابم و اسرار کودکی های خود و نفس های مادر بزرگم را در آن پیدا کنم.

به یکی از دو تصویر زیر، با دقت نگاه کنید. توجه به جزئیات آن، به پرورش فکر شما کمک می کند. آنچه را دیده اید، در نوشته خود به تصویر بکشید.



... بازرگان قصد داشت تا برای تجارت و آوردن کالاها و چادرهای نو به سفر برود. همچون دیگر اعضای خانواده اش به طوطی خود که در قفس از او نگهداری می کرد، گفت: برای تو چه ارمانی از آن دیار بیاورم. طوطی گفت: من چیزی نمی خواهم، فقط سلام مرا به دوستانم که آن جا سکونت دارند، برسان و از حال و اوضاع من در اینجا به آنها بگو. بازرگان که از این کم خواهی طوطی تعجب کرده بود، پذیرفت و عازم سفر شد. به آنجا که رسید پس از انجام امور تجارت و تهیه سوغات سفر برای اعضای خانواده، بر آن شد تا خواسته طوطی را اجابت کند. دوستان طوطی را پس از جستجوی کوتاه یافت و سلام طوطی را به آنها رساند و از حال او برای آنها گفت. طوطی هایی که این خبر را از بازرگان شنیدند یک به یک از حال رفتند و بر زمین افتادند، بازرگان که تصور می کرد آنها مرده اند. بسیار اندوهگین شد و از کار خود پشیمان گشت. اما چون کاری از دستش بر نمی آمد به قصد بازگشت به خانه حرکت کرد. پس از این که به خانه رسید و استراحت کرد، سوغاتی هایی را که برای اهل خانه آورده بود به آنها داد و نزد طوطی رفت و طوطی را از ماجرا باخبر کرد. طوطی به محض شنیدن اخبار سفر، از حال رفت و در قفس افتاد. طوری که بازرگان گمان برد او مرده است. بازرگان در قفس را گشود تا طوطی مرده را از آن خارج کرده و به خاک بسپارد؛ ولی طوطی زنده شد و پر گشود و بر بالای درختی تکیه کرد. بازرگان که از دیدن این صحنه متعجب شده بود، ماجرای از حال رفتن طوطی را از او پرسید. طوطی نیز گفت: این سوغاتی است که تو از سفر برای من آوردی و آن چیزی جز آزادی من نبود. این سوغات را دوستان من از طریق تو به من رساندند و عملاً به من آموختند که برای آزادی ام باید از حال بروم و خود را در حالت مرگ قرار دهم.

دوره اول متوسطه

یکی از نوشته های تمرین ۲ را انتخاب کنید و آن را با سنجه های زیر، بررسی و نقد کنید.

نتیجه بررسی و داوری:

موضوع نوشته کلی نیست و درباره جزئیات تصویر بازرگان مطالبی را بر ابرامان ارائه می کند. طبقه بندی ذهن و نوشته تا حدی به مطالب کتاب نزدیک است. نویسنده با کلمات، تصویر نقاشی شده ای را به ما ارائه می دهد. نویسنده توجه خاصی به جزئیات تصویرها دارد و دیده های خود را دقیقاً بر روی کاغذ نوشته است. نوشته بدون قلم خوردگی و پارگی است. علائم نگارشی رعایت شده است و متن خالی از غلط املایی است.

درست نویسی

- جمله های زیر را ویرایش کنید.
- مردمی با مشت های گره کرده که پیش می رفتند را دیدم.
- مردمی را که با مشت های گره کرده پیش می رفتند دیدم.
- گلی که بوی خوشی داشت را بوییدم.
- گلی را که بوی خوشی داشت بوییدم.

مثل نویسی

نوشته زیر را بخوانید، اصل ضرب المثل را با شکل گسترش یافته آن مقایسه کنید.

ضرب المثل: «خانه از پای بست ویران است. خواجه در بند نقش ایوان است.»

گسترش مثل: مردی می خواست خانه بخرد، او همه اش دنبال خانه های ارزان قیمت بود نه خانه های محکم و مقاوم. تا اینکه بالاخره، خانه مورد نظرش را پیدا کرد. بعضی از دوستان آشنا به معماری ساختمان، به او تذکر دادند که این خانه، بیان محکمی ندارد، آن را نخرد؛ اما مرد به آنها گفت: وقتی خانه را خریدم، خواهید دید که چه خانه زیبایی است. مرد، خانه را خرید و شروع کرد به زیباسازی و آراستن ظاهر خانه. نمای آجری آن را با سنگ گران قیمت تغییر داد و در و پنجره آن را عوض کرد و رنگ و نقاشی نمود و خیلی کارهای دیگر که مربوط به ظاهر ساختمان می شد. وقتی نمای ساختمان، حسابی زیبا شد، آن شخص به دوستانش گفت: می بینید، مانند عروسک شده است. تا این که یک روز، زلزله خیلی ضعیفی آمد. خانه زیبای مرد ناگهان فرو ریخت و به تپه ای خاک تبدیل شد. تنها شانسش که آورد، خود و زن و بچه اش بیرون از ساختمان بودند.

نقابت ها: مثل آهنگین است، گسترش مثل آهنگین نیست. مثل دو جمله دارد، گسترش مثل بیش از دو جمله دارد، مثل با کمترین کلمات مفاهیم را به خواننده منتقل می کند. گسترش مثل با بیشترین کلمات، گسترش مثل شکل داستانی دارد و داستان کاملی را بیان می کند اما مثل شکل تلمیحی دارد، یعنی اشاره به داستان می کند. شباهت ها: مثل و گسترش مثل هر دو یک موضوع را به خواننده منتقل می کنند. مثل با سادگی و کوتاهی، گسترش مثل با بیان جزئیات مطالب، سعی در رساندن یک مفهوم به خواننده است. می توان گفت گسترش مثل همان داستان مثل است. چون هر مثل داستانی دارد و به خاطر همان داستان ها و مسائل مربوط به همان موضوع ها، در زبان مردم رایج شده است.

اکنون، ضرب المثل زیر را گسترش دهید.

ضرب المثل: «کلاغ خواست راه رفتن کبک را یاد بگیرد، راه رفتن خودش را هم فراموش کرد.»

گسترش مثل: کلاغی به نام زاغی روزی از روزها بر روی شاخه خشکیده درختی نشسته بود. آفتاب در حال غروب بود و از هر طرف صدای آواز پرندگان باغ می آمد. زاغی دل تنگ بود. او به غروب می نگریست و به کوه های سر به فلک کشیده خیلی دوست داشت به کوه سفر کند. پرنده های آن جا را ببیند، با آنها دوست شود و حرف بزند. خیلی دوست داشت بدانند که پرندگان کوه چگونه آواز می خوانند، چگونه پرواز می کنند، چگونه راه می روند و ...

اما حرف که کوه دور بود، او آن جا را نمی شناخت. زاغی نه تنها کوه، بلکه هیچ جا را نمی شناخت او در تمام عمر خود پایش را از باغ بیرون نگذاشته بود. یعنی جرات نکرده بود از باغ دل بکند، هر اطلاعاتی هم که داشت از این و آن شنیده بود. آه بلندی کشید و به شاخه بعد پرید. پرستوها در حال بازی بودند. یکی از آنها کنار زاغی نشست و گفت: «چه رفیق توهمی، چی شده». زاغی برگشت و شمرده شمرده گفت: «هیچی، نمی دونم، همین جویری دلم تنگ شده». پرستو گفت: «همین جویری که نمی شه لابد چیزی شده». زاغی گفت: «می خوام سفر کنم. شما چه جویری سفر می کنین؟» پرستو شروع کرد به تعریف کردن از سفرای گذشته و ...

«راه نشانه معقول ابرم. معقول همیشه قیلح از «راه قرار می گیرد»

آموزش مهارت های نوشتاری (نگارشی و انشائی)

زانی صبح زود از خواب بیدار شد و کوله بارش را جمع کرد و راهی سفر شد. از روی دشت هموار و رودخانه زیبا گذشت. رفت و رفت تا به پای کوه رسید در کنار درختچه‌های کوچک آرام گرفت تا نفسی تازه کند. هوای آنجا با هوای باغ کاملاً فرق داشت. او احساس آزادی و رهایی می‌کرد. به راه افتاد و به طرف قلعه کوه پرواز کرد. کسی دشوار بود ولی احساس آرامش عجیبی می‌کرد. به تخته سنگ بزرگی رسید بر روی تخته سنگی نشست چقدر دنیا از بالای کوه زیبا بود! باغ‌ها، درخت‌های گردوی بزرگ چقدر کوچک دیده می‌شدند. درخت‌های چنار و تیریزی که در باغ به بلندی، مثل بودند چقدر کوچک دیده می‌شدند. آفتاب و آسمان چقدر نزدیک بودند. زانی مات و مبهوت شده بود به هر طرف که نگاه می‌کرد چیزهای تازه می‌دید. پرندگان عجیب و غریب که تا به حال ندیده بود غرق تماشا بود که صدای آواز پرندهای او را به خود جلب کرد. سرش را برگرداند؛ پرندهای هم‌چنین خودش البته کمی جاق‌تر در حال آواز خواندن بود. زانی سلام کرد و گفت: «من زانی هستم تو باغ زندگی می‌کردم تازه به اینجا اومدم» پرند به برگشت رو به زانی گفت: «سلام من کیک هستم خیلی خوش اومدی. مواظب باش شبی کوهستان سرده و من دیگه باید برم. بعداً می‌بیمت خداحافظ» کیک راه افتاد قدم‌های متناسب برمی‌داشت. خرامان خرامان سینه کوه را بالا رفت زانی محو راه رفتن کیک شده بود. او تحت تأثیر ادب، متانت، آواز و راه رفتن کیک قرار گرفته بود. تصمیم گرفت راه رفتش را یاد بگیرد کمی تمرین کرد ولی سخت بود. با خودش گفت فردا دوباره کیک را می‌بینم و راه رفتن او را یاد می‌گیرم. شب را در زیر درختچه‌های کوچک به صبح رساند و کیک را دوباره در همان جای قبلی دید. از او خواست که راه رفتش را به او بیاموزد. کیک گفت: «راه رفتن خودت که هست! راه رفتن ما به درد نمی‌خورد» زانی اصرار کرد و کیک هم راه رفتش را به او آموزش داد. اما زانی نمی‌توانست کیک را یاد بگیرد. مدتی گذشت زانی به باغ برگشت. او نه تنها راه رفتن کیک را یاد نگرفته بود بلکه راه رفتن خودش را هم فراموش کرده بود.

### گوش بدهیم و بنویسیم

#### فعالیت‌های نگارشی

- متن زیر را بخوانید و مشخص کنید که نویسنده در کدام بخش تحت تأثیر قوه شنیداری خود قرار گرفته است.
- کزال بر پوست گرگ چنگ کشید و فریاد زد: «هه زار... هه زار! خاک به سرا» گرگ قنداقه به دهان گرفت و دوید کزال به دنبال او زمین را خیش می‌کشید. مویه می‌کرد و روناک را صدا می‌زد. خم شد و سنگ برداشت.
- اگر به روناک بخورد!
- سنگ را به زمین انداخت. زار زد و دوید. صورت خراشید و دوید. گرگ پاره تش را می‌برد.
- روناک مثل بزهای دست‌هایش را در هوا تکان می‌داد. گردتش به عقب خم شده بود و صدای نازک گریه‌اش سنگ‌های بیابان را می‌خراشید.
- کزال به موهایش چنگ زد. لنگه گالشش از پایش افتاد. سنگ‌ها پایش را کوبیدند.
- روناک! ... روناک! دایهات بمیره. روله.

دشت یک پارچه صدا شده بود و ناله و مویه. باد صدای کزال را غلتاند و با خود برد. «آزاد» سرزمین بود که فریاد کزال را شنید. هراسان ماند: «صدا از کدام طرف می‌آید؟» باز هم جیغ آزاد دوید. صدا از سمت تپه بود. کسی کمک می‌خواست. گام انداخت و دوید. صدا او را به خود می‌خواند. چشم آزاد از دور جسمی را که تند و تند به طرف او می‌آمد، دید و لحظه‌ای بعد، گرگ نزدیک آزاد رسیده بود و آن دورتر، کزال یا برهنه و بر سر زنان می‌دوید. وقت فکر کردن نبود. آزاد نباید می‌ماند. دندان بر دندان می‌سایید. گرگ مقابل آزاد بود. قنداقه روناک به دهانش بود. روناک خفه گریه می‌کرد و گرگ خرناسه می‌کشید. آزاد معطل نماند....

شنیدن صداهای زیر چه حس و حالی به شما می‌دهد؟ یکی از صداهای زیر را انتخاب کنید و حس و حال خود را درباره آن بیان کنید.

### صدای ورزش شدید باد

### صدای لایبی مادر

### صدای باران

صدای باران خورشید زیبا در حال غروب کردن بود. لبرهای سفید پلورچین پلورچین در آسمان به این سو و آن سو می‌رفتند. لبر سیاه بزرگی از غرب سر برآورد. لبرهای کوچک سفید از ترس لبر سیاه به هم چسبیدند و تشکیل یک لبر بزرگ دادند. لبر سیاه تندتر قدم برداشت. او تمام آسمان را پوشانده بود حتی آفتاب مهربان را. لبر سیاه به لبر سفید رسید. آنها در هم بیچیدند و نور شدیدی به زمین تابید. صدای رعد و برق در کوه‌ها بیچید صدای وحشتناکی بود. تن آدم را می‌لرزاند. اما امید باران را در دل جواره زد. رعد و برق در هم بیچیدند. صدای وحشتناکی بود. باد شروع به وزیدن کرد. برگ‌های درختان تکان می‌خورد و همه چیز در هم بیچید بود. همه منتظر آمدن باران بودند. گل‌ها به آسمان نگاه می‌کردند. درخت‌ها درحالی‌که با باد آواز می‌خوانند دست‌ها را بالا برده بودند تا صورتشان را با اولین قطرات باران بشورند. صدای باد رعد و برق، برگ‌های درختان درهم تپیده بود و موسیقی باران را تولید می‌داد. چند قطره‌های باران شروع به باریدن کرد. باد آرام گرفت. رعد و برق با تهره‌های عجیب خاموش شد. آواز قطرات شروع شد چه آهنگین و چه دلنواز. بر روی برگ صدای یک آهنگ، بر روی شیروانی‌های خانه یک آهنگ، بر روی گل‌ها یک آهنگ و بر روی خاک یک آهنگ. چه بوی کاهکی می‌آید بوی خاک، بوی سبزه، رقص گل، آواز درخت. چه موسیقی دلنشینی است صدای باران. گویی آسمان به زمین بل زده است. گویی می‌خواهد ما را به آسمان‌ها ببرد. این باران چه ترنمی، چه نظم و چه آهنگی. کاروان باران از آسمان شب گذشت. عطر دل‌انگیز باران، صدای شرشر ناودان، پرابلی نهر، جاری شدن آب در کوزه‌ها و... همه زیبا و دوست‌داشتنی‌اند. مرحوم قیصر چه زیبا سروده است:

«دیشب باران، قرار با پنجره داشت  
یگریز به گوش پنجره، پی‌پیج کرد  
یکی از نوشته‌های تمرین ۲ را انتخاب و آن را بررسی و نقد کنید.

یکی از نوشته‌های مربوط به «شنیدن صداهای» را نقد کنید هنگامی که دوستل‌انرا را می‌خواند نکاتی را یادداشت کنید. معیارهای ارزیابی:

- ۱- در هنگام خواندن مشکلی نداشت و توانست مطالب را درست و کامل به دیگران منتقل کند.
- ۲- نوشته‌اش طیفه‌بندی ذهنی داشت. (بند مقدمه، بند بدنه و بند نتیجه)
- ۳- شنیده‌ها را درست و دقیق توصیف کرده بود.
- ۴- متن را درست و پاکیزه نوشته بود. قلم‌خوردگی و... نداشت.
- ۵- علامت نگارشی را رعایت کرده بود.
- ۶- بدون غلط املائی بود.

بعد از این که انشا را نقد و بررسی کردید نقد خود را در اختیار دیگران هم قرار دهید.

### درست نویسی

حرکت بخش دوم کلمه‌های ترکیبی با نشانه «آ» شروع شود، فاصله از میان دو بخش برداشته می‌شود، علامت مد حذف می‌گردد و کلمه «پوشه» می‌نویسیم. مانند: پیش‌آهنگ ← پیش‌آهنگ

- جمله‌های زیر را ویرایش کنید:
- امروز، هم‌آیش دانش‌آموزان خوش فکر، برگزار می‌شود.
- امروز، همایش دانش‌آموزان خوش فکر، برگزار می‌شود.
- اگر بدخواهان، درهم‌آوردی نابرابر، زورگویی پیشه کنند، تسلیم نخواهیم شد.
- اگر بدخواهان در هم‌آوردی نابرابر، زورگویی پیشه کنند، تسلیم نخواهیم شد.

تصویرنویسی

موافقت تصویرسازی امروز به صورت کارگاهی. طی مراحل زیر انجام شود؟ پس شروع کنید.

۱- تصویری از کتاب های درسی خود یا عکسی که خودتان از مناظر طبیعت گرفته اید یا هر تصویر دیگری را که دوست دارید. انتخاب کنید و آن را در نوشته تان توصیف کنید. یادتان باشد دوستان شما نباید آن تصویر را ببینند.

رودخانه از کنار کوهپایه می گذشت. سیلاب های فصلی، کوه را کنده بودند و دیوار بلندی ایجاد شده بود. بالای دیوار باغ کوچکی سرسبزی خود را نشان می داد. پشت باغ به دامنه کوه بود. کوه سرآشینی ملایمی داشت. رنگ کوه در آفتاب مایل صبح یک روز پاییزی به سرخی می زد. گون ها و خارها خشک شده بودند و رنگ و لعاب از رویشان پریده بود. برگ های درختان تغییر کرده بودند. برگ های درخت زردالود زرد زرد شده بود و آلبالو سرخ سرخ و انگورها نارنجی. تصویرری رنگین باغ را احاطه کرده بود. علف ها هنوز سبزی خود را از دست نداده بودند. علف پوشیده شده بود از شبنم های صبحگاهی. باغ پر بود از شبنم. درخت ها در کناره های باغ خودنمایی می کردند. جاده از کنار رودخانه می گذشت. جاده دو خط موازی بود که جای لاستیک های ماشین ها داشت. باران سیل آسا قسمتی از جاده را شکسته بود. رودخانه طراوت همیشگی را نداشت. ولی آرام و پرچرب و جوش راه خود را ادامه می داد. سردی ملایمی فضای صبح را گرفته بود. بخار نفس ها در گرما گرم نور خورشید محو می شد و ...

با سنجش و مقایسه، آسان تر بنویسیم

فعالیت های نگارشی

متن های زیر را بخوانید و مشخص کنید. کدام متن بر پایه شیوه مقایسه، نوشته شده است؟

الف) قد نسبتا کشیده ای داشت که کمی پشتش را خمیده نشان می داد. چهره اش سفید و کم گوشت بود. دماغ کشیده و نوک نیز و پیشانی صاف و مرتبی داشت که در ورزش یاد، قسمتی از آن را موهایش می پوشاند. حالت چشمانش آرام بود و در قعرشان موجی از غم در آرامش ناگوار یخ بسته بود. چانه استخوانی و صافی داشت که دهانش را زیباتر جلوه می داد. موهای بلندش که دور گوش ها و گردنش را پوشانده بود، قدری تیره تر از رنگ ساقه های درو شده گندم بود.

ب) صبح بود و برتو آفتاب مانند طلا روی امواج ملایم دریا می درخشید. نزدیک به یک کیلومتر دور از ساحل یک قایق ماهیگیری آب را شکافته، به پیش می رفت. از سوی دیگر هلله و آوای مرغان دریایی که برای به دست آوردن غذای خود به ساحل روی آورده بودند در فضا طنین افکنده بود. روز پرتحرک دیگری شروع می شد.

پ) هر دسته از مردم، مقررات ویژه ای برای آداب معاشرت دارند. دست دادن با دوستان در هنگام ملاقات در بسیاری از بخش های جهان معمول است. چینیان به جای اینکه به یکدیگر دست بدهند؛ دو دست خود را بر هم می گذارند و تکان می دهند. در بسیاری از کشورها برداشتن کلاه، نشان ادب است ولی بومیان غنا در آفریقا به جای این کار، قباي خود را از یک شانه به پایین می اندازند.

(آیین نگارش، سال اول دبیرستان، ۱۳۵۳)

قسمت (ب) براساس مقایسه نوشته شده است، اما دو قسمت دیگر (الف و ب) مقایسه ندارند. در قسمت (ب) مؤلف آداب و رسوم ملت ها را با هم بررسی نموده است و در این بررسی به ویژگی های بعضی ها می پردازد و این ویژگی ها را با سایر بررسی می کند.

تصویر کنید دو حالت زیر را تجربه کرده اید؛ با مقایسه آنها، متنی بنویسید.

برخاستن از خواب در صبح روزنا / برخاستن از خواب در صبح شهر

در روستا با صدای خروس از خواب بیدار شدم، نمازم را خواندم و به بیرون از اتاق رفتم. آواز پرندگان در باغ ها شنیده می شد. در شهر؛ با صدای زنگ گوشی تلفن از خواب بیدار شدم، نمازم را خواندم و پنجره را باز کردم؛ صدای اتومبیل ها که به سرعت زد می شدند از خیابان شنیده می شد.

در روستا: نفس عمیقی کشیدم، ریه هایم پر از هوای پاک و تازه شد. آج چقدر مطبوع و دل انگیز بود تمام سلول های بدنم آرام گرفتند.

در شهر: از پنجره سرم را به بیرون بردم و خنکی صبح را احساس کردم. هوا را به داخل ریه هایم بردم تا از هوای صبحگاهی استفاده کنم اما به سرفه افتادم. هوای پر از سرب ریه هایم را آزار می داد.

در روستا: از خانه بیرون زدم تا شاهد طلوع زیبای خورشید باشم. خورشید آرام آرام از پشت کوه ها بیرون می آمد همه چیز رنگ طلایی گرفته بود. زلالی هوا احساس لطافت را به انسان می داد.

در شهر: بالای پشت بام رفتم تا شاهد طلوع زیبای خورشید باشم. خورشید آرام آرام از پشت ساختمان های سر به آسمان کشیده بیرون می آمد. نور طلایی اش رنگ نداشت. آلودگی سینه خورشید را گرفته بود. گویی خورشید پیر شده است و توان نورافشانی ندارد. نورهای کم رنگ خورشید در تیرگی آلودگی شهر گم شده بود.

در روستا: سر سفره نشستیم تا صبحانه بخورم بوی نان فضای اتاق را پر کرده بود. شیر خوش طعم تازه هنوز گرم بود. پنبه خوشمزه محلی هم در سر سفره بود.

در شهر: سر سفره نشستیم تا صبحانه بخورم، تکه ای نان داغ برداشتم نصف نان خمیر بود و عطری هم نداشت. نان های شهر نیز آهنی و ماشینی شده است. شیر پاستوریزه و پرچربش پر از روغن پالم بود و پنبرش را که دیگر نگو روغن پالم از آن می چکید و ...

یکی از نوشته های تمرین ۲ را براساس معیارهای زیر، ارزیابی کنید.

معیارهای ارزیابی:

در نوشته های دوستانتان دقت کنید که جمله های متفاوتی داشته باشد. مثلاً جمله تکمیل کننده و بقیه جمله ها. گذشته از وجود جمله ها دقت کنید که جمله ها با هم ارتباط داشته باشند و جمله های تکمیل کننده با جمله موضوعی ارتباط داشته باشند. به شیوه خواندن و لحن دوستانتان دقت کنید. چگونه خواندن و نحوه بیان کمک زیادی به دریافت هدف نوشته می کند. دقت داشته باشید که در انشا غلط املائی وجود نداشته باشد. به تفاوت ها و شباهت های نوشته دوستانتان دقت کنید و ریزی بینی های آنها را مد نظر قرار دهید.

درست نویسی

کلمه های که آخرشان نشانه بیان حرکت «ه» دارد هنگام اضافه شدن علامت جمع «ان» یا علامت «ی» به آخر آنها به ترتیب به شکل «گان» و «گی» نوشته می شود و نشانه بیان حرکت «ه» دیگر ظاهر نمی شود.

جمله های زیر را ویرایش کنید:

- شرکت کننده گان در مراسم امروز، از عملکرد دانش آموزان این مدرسه، خرسند بودند.
- شرکت کنندگان در مراسم امروز، از عملکرد دانش آموزان این مدرسه، خرسند بودند.
- نخبه گان با دیده گانی باز و با آگاهی، همه امور را پی می گیرند.
- نخبگان با دیدگانی باز و با آگاهی، همه امور را پی می گیرند.

حکایت نگاری

حکایت زیر را به زبان ساده امروز، گسترش دهید.

حکایت: حاکمی، دو گوشش ناشنوا شد. مداوای طبیبان هم اثری نکرد. حاکم از این پیشامد که باعث شد او دیگر صدای هیچ مظلومی را نشنود، بسیار ناراحت بود و نمی دانست چه کند. روزی شخص دانایی، نزدش رفت و با اشاره و به کمک نوشتن به او گفت: ای سلطان، چرا غمگین هستید؟ شما یکی از حسن های خود را از دست داده اید. خداوند به شما حواس دیگر هم داده است که سالم اند، آنها را به کار بگیرید. حاکم، کمی اندیشید و گفت: ای حکیم، راست می گویی. من از نعمت های دیگر غافل بوده ام.

ساده نویسی: درد شدیدی را در گوش هایش احساس می کرد. پزشکان از درمانش ناامید شده بودند. یکی از پزشکان را صدا کرد و گفت: دکتر چی شده، راحت باش بگو چی شده؟

آموزش مهارت های نوشتاری (نگارش و انشا)

دکتر شروع به حرف زدن کرد و لب می‌خندید اما صدایی از دهانش بیرون نمی‌آمد فرماندار نگاه خستناکی به او کرد و گفت: «چرا مستحضرهای درآورده‌ای حرف بزنی بیستم چی می‌گی؟» باز هم همان حکایت تکرار شد او نمی‌فهمید که آنها چه می‌گویند احساس ترس می‌کرد چرا صدای آنها را نمی‌شنید کمی فکر کرد چرا صدایی را نمی‌شنید خدای بزرگ چه کند دکتر روی کاغذ جمله‌ای را نوشت و به او نشان داد «برایتان متأسفم شما نتوانی خود را از دست بدهید» با خواندن این جمله تمام تنش لوزینه پاهایش یارای ایستادن نداشتند ترسیده بود به صدای تکیه داد اطرافیان دستش را گرفتند و او را روی صندلی نشانند به پنجره خیره شد خدای من یعنی من دیگر نمی‌شوم پس چه کنم چگونه صدای مظلومان را بشنوم چگونه جلوی ظلم را بگیرم خدای من من چگونه می‌توانم ... چند روزی در سکوت و غمگین گذشت فکرها کرد چاره‌ها نمود اما هیچ کدام دلش راه آرام نمی‌کرد روزی یکی از دوستان قدیمی به دیدارش آمد از حال او ناراحت شد ولی روی کاغذ نوشت: «دوست من چرا غمگینی تو مگر فقط به حس داری خدا به حس رو ازیست گرفته و چند حس دیگر رو بهت داده اونا رو به کار بگیر» فرماندار نگاه معناداری به او کرد دوستش درست می‌گفت: یک حس کار نمی‌کرد بقیه حس‌هایش که کار می‌کرد و در پاسخ به او گفت: شما درست می‌گویید من از نعمت‌های دنیایم غافل بودم خدا را شکر می‌کنم تو مرا آگاه کردی

با جانشین سازی، راحت‌تر بنویسیم

فقالبت‌های نگارشی کدام یک از متن‌های زیر، با موضوع این درس (توصیف به روش جانشین‌سازی)، تناسب بیشتری دارد؟ دلیل انتخاب خود را توضیح دهید.

الف) «هنوز در جست‌وجوی نشان امید بخشی، زیرچشمی به کنده‌کاری چهره‌اش نگاه می‌کردم که گفت: «به مسافرخانه رسیده‌ایم» از دریچه‌ای به این بناهگاه وارد شدیم و از طریق یک راهرو داخل محوطه کوچکی شدیم که به نظرم به قبرستانی هموار شبیه بود. این مهمانخانه به نظر من، ملالت‌انگیزترین درختان اندوهناک‌ترین گنجشکان، پریشان‌ترین گربه‌ها و دلگیرترین اتاق‌ها را داشت.»

ب) «سقا دلش برای کوزه شکسته، سوخت و با همدردی گفت: از تو می‌خواهم در مسیر بازگشت به خانه ارباب به گل‌های زیبای کنار راه توجه کنی. در حین بالا رفتن از تپه، کوزه شکسته، خورشید را نگاه کرد که چگونه گل‌های کنار جاده را گرما می‌بخشد و این موضوع کمی او را شاد کرد. اما در پایان راه باز هم احساس ناراحتی می‌کرد. چون باز هم نیمی از آب نشت کرده بود. برای همین دوباره از صاحبش، عذر خواهی کرد. سقا گفت: من از ترک تو خیر داشتم و از آن استفاده کردم. من در کناره راه گل‌هایی کاشتم که هر روز وقتی از رودخانه برمی‌گشتم، تو به آنها آب داده‌ای.»

(هفده داستان کوتاه)

پ) سنگی بودم بر سر راهی، هرکسی که به من می‌زد و زور و قدرت خود را به من نشان می‌داد گاهی هم مرا زیر پا می‌گذاشتند و عبور می‌کردند. تا اینکه روزی، یک چیز غول‌پیکری با سر و صدایی هراس‌انگیز به طرفم آمد و مرا در میان انبوهی از سنگ و خاک و شن، بلند کرد و بر پشت چیزی سرازیر کرد. دردی سنگین تمام بدنم را فرا گرفت. ساعتی در زیر خرواری از سنگ و شن گذشت. فقط این اندازه فهمیدم که مرا به جایی می‌برند. حس عجیبی داشتم. تمام خاطرات گذشته‌ام را مرور کردم. هیچ کدام مثل این، نبود.

نوشته «پ» توصیف به روش جانشین‌سازی است. چون نویسنده خود را جای سنگ گذاشته است و از همین دیدگاه حرف‌های سنگ را بیان کرده است. در این نوشته، نویسنده عواطف و احساسات خود را بیان کرده است و با سادگی به خلق اثری ارزشمند دست پیدا کرده است. در این نوشته نویسنده سنگ را به جای انسان نشانده و ویژگی‌های انسان را به آن نسبت داده است.

یکی از موضوع‌های زیر را انتخاب کنید و درباره آن‌ها متنی بنویسید.  
اگر معلم رنگ نگارش بودید ...  
پروانه‌ای هستید که در تاریکی شب، شمع روشن پیدا کرده‌اید ...  
قطره بارانی که از آبروی چکیده‌اید ...

نورش به نورت‌های پودمانی نگارشی و انشا

پروانه‌ای هستید که در تاریکی شب، شمع روشن پیدا کرده‌اید. تنهایی امانم را بریده بود در گوشه‌ای نشسته بودم و منتظر آمدن خورشید ولی شب تاریک قصد رفتن نداشت. کلافه بودم نمی‌دانستم چه کار کنم. زدم زیر آواز ها ها ها ها نه فایده‌ای نداشت. آواز نیز حوصله‌ام را بر نمی‌گذاشت. در اوج ناامیدی در یاز شد، نوری از لای در وارد اتاق شد چقدر زیبا بود بی‌اختیار به طرف نور رفتم. واقعاً زیبا بود. اما همین که به نزدیکی در رسیدم، در بسته شد! آه! عجب شانس دارم. مردی وارد اتاق شده بود و به طرف میز گوشه اتاق رفت. نسبت به او بی‌توجه بودم؛ حواسم به نور پشت در بود که ناگهان نوری دیگر اتاق را روشن کرد. به طرف نور برگشتم دیدم که مرد شمع را روشن کرده است. چقدر شمع زیبا بود در آن لحظات تاریک انگار مالکیت خورشید را به من داده بودند خوشحالم حد و اندازه نداشت. به طرف شمع رفتم. در حال سوختن بود. سلام کردم. او با مهربانی جوابم را داد. صدایش چقدر دل‌نشین بود. نورش فضای اتاق را پر کرده بود. نور نارنجی قشنگش. نورش چرخیدم. گفت: چه می‌کنی پروانه قشنگ؟ او مرا قشنگ صدا کرد. در پوست خود نمی‌گنجیدم. گفتم: «آن قدر خوشحالم که می‌خواهم تا صبح دورت بچرخم» پرسید: «برای چه تو مگر شمع ندیدی؟» گفتم: «چرا، دیده‌ام. اما چون تو شب تیره و تاریک را روشن کردی و آرامش را به شب برگرداندی می‌خواهم تا صبح دورت بچرخم.»

می‌ترسم برات بسوزد.  
خندیدم و گفتم اشکال نداره مواظبم. شمع تا صبح آواز خواند و من تا صبح دور او چرخیدم. او با آمدن خورشید خاموش شد و من خوابیدم.  
بند مقدمه و نتیجه نوشته خود را با مقدمه و نتیجه‌گیری یکی از دوستانتان، براساس معیارهای زیر، مقایسه کنید و نتیجه بررسی را بنویسید.

نتیجه بررسی و داوری:  
نوشته من بند مقدمه دارد، به جز بند مقدمه بند بدنه هم دارد. بدنه نوشته من از چند قسمت تشکیل می‌شود یعنی بندهای بدنه دارد. در آخر نتیجه‌گیری هم کرده‌ام. نوشته من هم‌حسی ویژه‌ای با پروانه برقرار کرده بود. هرکس که نوشته مرا بخواند احساس می‌کند که با یک پروانه حرف می‌زند. با یک پروانه که می‌تواند مانند انسان حرف بزند. من در نوشته‌ام غلط املائی ندارم، قلم خوردگی هم ندارم، علائم نگارشی را هم رعایت کرده‌ام؛ تازه خوش خط هم نوشته‌ام. حالا شما نوشته دوست خودتان را نیز با معیار و ملاک‌های بالا بررسی کنید و نتیجه را با انشای خودتان مقایسه نمایید.

درست نویسی

بعضی از کلمات جمع مکرر عربی هستند که ما در فارسی، به اشتباه دوباره آن‌ها را جمع می‌بلدیم. این کار (جمع بستن دوباره کلمات)، در فارسی اشکال دارد و ما باید از آن پرهیز کنیم.

مثال: لوازم ← لوازمات	جواهر ← جواهرات	مراسم ← مراسمات
امور ← امورات	رسوم ← رسومات	

جمله‌های زیر را ویرایش کنید:

- تمام امورات تحصیلی را خودش پیگیری می‌کند.
- تمام امور تحصیلی را خودش پیگیری می‌کند.
- او در مراسمات رسمی، خوب سخنرانی می‌کند.
- او در مراسم رسمی، خوب سخنرانی می‌کند.

ضرب المثل زیر را گسترش دهید.  
ضرب المثل: «چاه کن همیشه ته چاه است»

گسترش مثل:

با پسردایی ام گوسفندان را به باغ برده بودیم. ما بازی می کردیم و از گوسفندها غافل بودیم. گاهی گوسفندها از حصار سیمی رد می شدند و وارد باغ همسایه می شدند گاهی زیر سایه ای می خوابیدند و گاهی در سر جایشان می چربیدند. یک بار من و پسردایی ام مشغول حرف زدن و خندیدن بودیم و اصلاً حواسمان به اطراف نبود. گوسفندهای ناآگاه از این غفلت ما استفاده کرده بودند و فرار و چرا را در باغ همسایه به قرار و چرا در باغ خودمان ترجیح داده بودند. خلاصه بعد از کلی بگو و بخند با صدای داد و فریاد آقای همسایه به خود آمدیم. بلند شدیم و به چپ و راست نگاهی کردیم. گوسفندان نبودند. فهمیدیم که کار از کار گذشته است. مضطرب و نگران به طرف همسایه رفتم. همسایه با داد و فریاد و قیل و قال نزدیک ما رسید که ای فلان فلان شده ها نمی تونید گوسفندتون رو نگه دارید. که یکبار ه همانند آتشفشانی منفجر شد و چنان سیلی محکمی به صورتم کوبید که جهان به این بزرگی و روشی در نظرم کوچک و تازیک آمد. تا آمدم روشنایی را لمس کنم، سیلی محکم دیگری به آن طرف صورتم کوبید مست و مدهوش از سیلی ها، همسایه را نگاه کردم. او هم گویی که انفجارش تمام شده بود، صدایش قطع شد. با قیافه حق به جانب گفت: گوسفندان را نگه دارید دیگه. با گفتن این جمله راهی باغ خود شد. من تا آمدم خودم را پیدا کنم لحظاتی گذشت. تازه متوجه شده بودم که چه خیر است. پسردایی ام را دیدم که در آن طرف باغ ایستاده و به من می خندد. نتوانستم تحمل کنم آدم فروش مرا وسط دعوا تنها گذاشته بود و حال هم به ریش من می خندید. نقشه های شیطانی به سرم زد. با خود گفتم اول از پسردایی ام انتقام می گیرم، بعد از همسایه. پسردایی ام دور بود و قیافه عصائی مرا می دید، ولی جرأت نمی کرد نزدیک تر بیاید. آب کوزه را خوردم و بقیه را برای این که او نخورد و تشنه بماند دور ریختم. بعد به طرف پل چوبی کوچکی که بر روی رودخانه بسته شده بود رفتم. با خودم فکر کردم که اگر ستون وسط پل را شل کنم، موقع رد شدن آقای همسایه از پل، پل می شکند و او داخل آب می افتد و من انتقامم را از او می گیرم. این نقشه را هم عملی کردم. به باغ برگشتم و زیر درخت چنار نشستم. حالا لحظه شماری می کردم که نقشه هایم عملی شود. پسردایی ام هم دورتر از من نشسته بود. بنده خدا جرأت نمی کرد نزدیک شود. صدای همسایه از باغ بلند شد بازم که گوسفندتون رو نگه نداشتید. نگاهی به پسردایی انداختم، او قرار کرد. بلند شدم دیدم همسایه یا عصائیت به طرف من می آید چاره ای نداشتم اگر می ماندم دوباره کتک می خوردم یا به فرار گذاشتم. همسایه نزدیک من بود و هرچه که به دستش می رسید به طرفم پرتاب می کرد. یک، دو، سه، نمی دانم چه شد، ندانسته و غافلانه به طرف پل رفتم تا از همسایه خلاص شوم. وسط های پل بودم که یادم افتاد ستونش را شل کرده ام. پل همانند گهواره ای تکان می خورد این طرف و آن طرف می رفت تا آمدم تکان بخورم، پل شکست و وسط رودخانه افتادم. لباس هایم خیس شده بود و درد عجیبی را در استخوان هایم احساس می کردم. به اطرافم که نگاه کردم دیدم همسایه شکمش را گرفته و قاه قاه می خندد پسردایی ام نیز دراز کشیده و می خندد. به فکر این ضرب المثل افتادم که «چاه کن زیر چاهه».

هفتم (دوره اول متوسطه)

دگرگونه ببینیم و گونه گون بنویسیم

فعالیت های نگارشی

متن زیر را بخوانید و تفاوت نگاه دو شخصیت (پدر و پسر) را توضیح دهید.

یک بار پدر بسیار ثروتمندی پسرش را به روستایی برد تا او با شیوه زندگی افراد آنجا آشنا سازد. آنان دو شبانه روز در مزرعه خانواده تهیدست و فقیری به سر بردند. در راه برگشت، پدر از پسر پرسید: سفر چگونه بود؟  
- پسر گفت: عالی بود، پدر.  
- پدر گفت: زندگی مردم فقیر را دیدی؟

- پسر گفت: ما گوسفند نداریم؛ ولی آنان چند گوسفند دارند. حوض خانه ما تا وسط باغ کشیده شده؛ اما رودخانه آنان بی پایان است. سراسر باغ ما را چراغ ها روشن می کنند. ولی شب های آنان را ستاره ها روشن می کنند. ما قطعه زمین کوچکی برای زندگی داریم، ولی کشتزار آنان بسیار گسترده است. ما تمام غذایمان را می خریم؛ آنان بیشتر نیارهای غذایی را خودشان پرورش می دهند.....

با شنیدن حرف های فرزند، پدر سرش را به زیر انداخت و خاموش شد.  
پسرافزود: پدرجان! از شما سپاسگزارم که به من نشان دادی، ما چقدر فقیریم.

(دبوا استیت، مترجم: الهام مؤدب، با تغییر و بازنویسی)  
دو شخصیت، هر کدام از نگاه و منظر خود به قضیه نگاه می کنند پدر از دیدگاه ثروت و دارایی، پسر از دیدگاه آرامش و وسعت. هر یک از اینها با توجه به دیدگاه خود به زندگی می نگرند از دید آنها زندگی چیزی نیست که در بیرون وجود دارد بلکه چیزی است که در درون هر کدام از آنها نهفته است. چون زندگی بیرونی یکی است اما، هر کدام براساس فکر و ایده خود آن را تفسیر می کنند. پسر آن خانواده را غنی، بی نیاز، آزاد و رها می بیند. پدر آنها را فقیر و نیازمند. پسر آزادی آنها را می ستاید و پدر قید و بند آنها را.

در مورد نقش های خود فکر کنید و یک اثنا درباره آن بنویسید. نقش های شما احتمالاً به شرح زیر است:

- دانش آموز
- هم کلاسی
- فرزند خانواده
- دایی یا خاله
- دوست
- عضو تیم ورزشی
- خواهر یا برادر
- عمو یا عمه

آموزش مهارت های نوشتاری (نگارش و انشا)

نمی دانم این واژه ها چه معنی می دهند. این دو شخص را نمی شناسم و هرگز در زندگی خود ندیده ام. از تکرار این دو واژه احساس لذت می کنم و غرور عجیبی به من دست می دهد، اما مزه عملی این دو شخص را در زندگی خودم احساس نکردم. آری من تک فرزندم نه خواهری دارم و نه برادری، فقط تعریف این فرشته ها را از پدر و مادرم شنیده ام. پدرم همیشه می گویند: «ما دو جین بچه بودیم، تو دو تا اتاق ۱۲ متری سر سفره جامون نمی شد بشینیم.» من قد در دلم آب می شد، آخیش چه کیفی می دهد. جا برای نشستن نباشد. چقدر هم بازی! چقدر هم دل! چقدر هم صحبت. بعد از ته دلم ناراحت می شدم که حیف، زندگی ماشینی امروز همه چیز را از ما گرفته است، حتی خواهر و برادرهایمان را، من نگرانیم از آنجا بیشتر می شود که فرزندانم دایی و خاله و عمو و عمه نیز ندارند و فراتر از آن این که می ترسم این لغت ها از حافظه مردم و حتی از فرهنگ لغت ها هم پاک شود.

یکی از نوشته های تمرین قبل را بر اساس معیارهای زیر، ارزیابی کنید.

معیار ارزیابی:

- ۱- در نوشته بند مقدمه، بدنه و نتیجه وجود دارد.
- ۲- او از چه زاویه ای به موضوع نگریسته است. آیا نگاه او به موضوع جدید است.
- ۳- او موضوع را چگونه پرورانده است. آیا به اندازه کافی موضوع پرورانده شده است.
- ۴- علائم نگارشی دارد.
- ۵- بدون غلط نوشته شده است.
- ۶- تمیز و خوش خط نوشته شده است.

درست نویسی

(نوشته های معیار امروز، هرگاه حرف های «ب، ن، م» بر سر فعل هائی قرار بگیرند که با نشانه هزه «ا» آغاز شده باشند، هنگام نوشتار، حرف «ی» جانشین هزه می شود.)  
ملاحظه: آنکه از سبک های مختلف استفاده می کند، باید در نوشتار خود، از یک سبک استفاده کند.



جمله‌های زیر را ویرایش کنید.  
 با تلاش فراوان می‌توانستند علوم بسیاری با تدوین  
 با تلاش فراوان می‌توانستند علوم بسیاری بیابند.  
 هرگز فرصت امروزت را به فردا مافکن  
 هرگز فرصت امروزت را به فردا مینکن.

نصیب نویسی

۷۸

به دو تصویر زیر با دقت نگاه کنید: درباره تفاوت آنها بیندیشید و هر یک را در نوشته‌ای جداگانه توصیف کنید. معیار تشخیص نوشته‌های شما تشخیص دوستانتان است. یعنی زمانی که نوشته‌هایتان را در کلاس می‌خوانید آنها باید تشخیص دهند: هر نوشته مربوط به کدام تصویر است.



عمو غلام جلوی همه حرکت می‌کرد لباس راه را هاش در باد تکان می‌خورد. افسار اسب خاله ترگس را گرفته بود امیرعلی پشت خاله ترگس نشسته بود خاله امیر را با لچکش محکم بسته بود. گوسفندها و بزها هم پشت سر گوش بلند سگ گله حرکت می‌کردند. گوش بلند فرماتند آنها بود صدای زنگوله‌های درازیا، بز سیاه شاخ‌دار، با صدای مع بزغاله‌ها و بیع برهما درهم می‌میخت. همه در حرکت بودند بوی گل‌های وحشی همه جا را پر کرده بود. گاهی از بخورد دست و پاهای گله خاک بلند می‌شد و گاهی قاطرمان علف‌های کنار راه را می‌چرید کوچ ایل در فصل بهار لذت خاصی دارد همه یک صدا و یک دلند و برای دین بیلابی لحظه شماری می‌کنند. عمو عباس جلوی اسبها را گرفته است بیراهن سقید بر تن دارد. موهای زیبایش زیر کلاه نمدی نمایان است پارچه‌ای به کمر بسته است چوب‌دستی را بر زمین زده است من در کنار او ایستادم و به راه نگاه می‌کنیم. گوسفند و بز شاخ‌دار و خر دراز گوشمان نیز ایستادند و به جاده نگاه می‌کنند بارها را روی خر گوش‌دراز بسته‌ایم جاده تنگ و باریک است و پرتگاه خطرناکی دارد مافرم برادر کوچکم را در آغوش گرفته است لباس گل‌دار او همانند گل‌های بن کوه روی اسب را پوشانده است زن عمو نیز دختر عمویم را در آغوش دارد آن‌ها نیز به جاده می‌نگرند.

افکار و گفتارمان را بنویسیم

فعالیت‌های نگارشی

۸۵

دو متن زیر را بخوانید و با ذکر نمونه و دلیل تفاوت آنها را مشخص کنید.  
 الف) هنگامی که دوستم بهمین می‌خواست برای خرید به مغازه بروم. در بین راه چشمم به یک گواهی‌نامه پانصدگانه افتاد. کمی مکث کرد و آن را از روی زمین برداشت تا صاحبش را پیدا کند. وقتی به مغازه رسید موضوع را به مغازه‌دار گفت و از او کمک خواست.  
 صاحب مغازه گفت: این کاغذ را بردار و چیزی بنویس تا پشت شیشه مغازه بچسبانم و مردم ببینند. بهمین کاغذ و قلم را برداشت اما نمی‌دانست چه طور شروع کند و چه بنویسد.  
 مغازه‌دار متوجه شد و گفت: پس چرا نمی‌نویسی. بشیمان شدی؟ اینکه کاری ندارد. چه می‌خواستی بگویی؟ بهمین گفت: چیزی نیست آقا! من می‌خواستم بگویم این گواهی‌نامه را پیدا کردم. هر کسی نشانی آن را بگوید می‌تواند از من دریافت کند.  
 صاحب مغازه گفت: پس منتظر چه هستی؟ همین حرف‌هایی را که گفتی بنویس.

(فارسی اول راهنمایی، ۱۳۸۵)

۷۸

هشتم (دوره اول متوسطه)

سید بهر مرد خارکن، وقتی داشت خارا رو جمع می‌کرد، بهو چشمش به کوزه پر از شرف افتاد. یا خودش گفت. این کوزه باید مال حاکم باشه. پس بهتره اونو بدم به حاکم تا یادش خوبی بهم بده. زن خارکن که دید همسرش خیلی ساده دله، شب اشرفی‌ها رو در داشت و جاشون کلوخ ریخت. خارکن همین که به قصر رسید. فهمید اشرفی‌ها بیسن. اما راه برگشتی هم نداشت. به حاکم گفت: من به گاو دارم که شیرش رو با این کلوخ‌ها وزن می‌کنم. برای این که کم فروشی نکنم. می‌خواستم کلوخ‌هام رو با وزن دربار آزمایش کنم و از درستی وزن لونا خیالم راحت شه. حاکم که از درست کاری خارکن خوشش اومد، به مشت اشرفی بهش داد.

این متن به زبان معیار نوشته شده است در این نوشته از کاربرد واژه‌های گفتاری بهره‌گیری شده است. حتی گفتگوی بین دو نفر هم به صورت نوشتاری بیان شده است مانند چه می‌خواستی بگویی؟ ترتیب جمله‌ها به زبان نوشتار است. فعل‌ها به طور کامل به کار گرفته شده است. دریافت کند بنویسد. بیست کمک خواست و ... با این نوشته به صورت زبان گفتار نوشته شده است. کلمات به صورت شکسته آمده‌اند مانند وقتی داش خارا رو جمع می‌کرد. شیوه بیان جمله‌ها با متن «الف» متفاوت است. نظم ترتیب جمله‌ها گفتاری است. فعل‌ها به صورت کامل نیامده‌اند. اومد دله و ... متن زیر را به زبان فارسی معیار، بازنویسی کنید.

هر وقت می‌شستم به زبان فارسی فکر می‌کنم. فردوسی به یادم می‌آید و با خود می‌گویم این مرد چقدر بزرگ بود و چه خدمت عظیمی به کشور ایران کرد. زبان فارسی رو، زیر چتر خودش درآورد و همه مردم این سرزمین را و مانند مادر مهربان بود در طول تاریخ برای همه.

زبان فارسی، به عالمه همراه و همشین داره در گوشه و کنار ایران و جهان و با همه گویش‌ها و لهجه‌های ایرانی. همیشه داد و ستد و رفتاری دوستانه داره. فارسی و دیگر زبان‌های ایرانی کلمه‌هایی را به هم قرض می‌دن و از توانایی‌های همدیگه بهره می‌گیرن و این باعث می‌شه هر دو طرف، همیشه قوی و پایرجا باشن.

غیر از فردوسی، بزرگان دیگه هم به زبان و فرهنگ کشور ایران یاری رساندن، یوغلی، قارایی، سعدی، مولوی، حافظ، جامی، ملاصدرا، تا زمان ما شهریار، مظفری، حسایی و ... همه این استادان، فرزندان این مین عزیز هستن که در دامن فرهنگ ایران اسلامی و زبان فارسی، پرورش یافتن.

هر زمان که می‌نشینم و به زبان فارسی می‌اندیشم، به یاد فردوسی می‌آیم و با خود می‌گویم که این مرد چقدر بزرگ بوده است و چه خدمت عظیمی به کشور ایران کرده است.

این مرد بزرگ زبان فارسی را با توجه به موقعیت زمانی خاص بسط و گسترش داد فردوسی برای مردمان این سرزمین کهن در طول تاریخ مانند مادر مهربان است. او زبان فارسی را در سراسر سرزمین ایران گسترش داد.

زبان فارسی، زبان گسترده و قوی است. این زبان تمام گویش و لهجه‌ها را در زیر چتر خودش قرار داده است و در گوشه و کنار ایران و جهان با همه گویش‌ها و لهجه‌ها ارتباط دارد. او همیشه کلماتی را به آنها می‌دهد و کلماتی را از آنها می‌گیرد این داد و ستدهای زبانی باعث توانمند شدن هر دو زبان می‌گردد و بقای هر دو زبان را تضمین می‌کند. به جز فردوسی بزرگان دیگری نیز در عرصه‌های فرهنگی و علمی باعث افتخار شده‌اند. بزرگانی چون یوغلی، قارایی، سعدی، مولوی، حافظ، جامی، ملاصدرا و ... امروزه نیز بزرگانی چون شهریار، مظفری، حسایی و ... پرچمدار این افتخار آفرینی بوده‌اند. این بزرگان و بسیاری دیگر که در شماره نمی‌آیند، فرزندان این آب و خاک بوده‌اند و در دامن فرهنگ ایرانی، اسلامی و زبان فارسی پرورش یافته‌اند.

متن بازنویسی شده تمرین ۲ هر یک از دوستان را که در کلاس خوانده می‌شود، بر پایه سنج‌های زیر، بررسی و نقد کنید:

- عیارهای ارزیابی:
- نوشته‌های دوستانتان را بر اساس پرسش‌های زیر نقد و بررسی کنید.
  - ۱- طبقه‌بندی ذهن را رعایت کرده است؟ (نوشته، بندهای مقدمه، بنده و بند نتیجه دارد؟)
  - ۲- انسجام فکر در نوشته وجود دارد؟
  - ۳- متن به زبان معیار نوشته شده است یا به زبان گفتار؟ واژه‌های به کار رفته چه طوره؟
  - ۴- نوشته فاقد قلم خوردگی است؟
  - ۵- علائم نگارشی رعایت شده است؟
  - ۶- آیا نوشته غلط املایی دارد؟
  - ۷- انشا خوش خط و خوانا نوشته شده است.

آموزش مهارت‌های نوشتاری (نگارش و انشا)

در زبان فارسی معیار حرکت اتحاد کلام مشخص با فعل کلام، جمع کلمات با نهاد آورده می شود و تالیف کاربرد نوشتار نیست.

جمله های زیر را ویرایش کنید:

- ۱- کتاب های ارزشمند گلستان و بوستان نوشت سعدی نوشته شد.
- ۲- کتاب های ارزشمند گلستان و بوستان را سعدی نوشت.
- ۳- این تمرین نوشت دانش آموزان علاقه مند به نگارش پاسخ داده می شود.
- ۴- این تمرین را دانش آموزان علاقه مند به نگارش پاسخ می دهند.

حکایت نگاری

حکایت زیر را بخوانید و بازنویس کنید:

حکایت: به روزگار انوشیروان روزی وزیرش بزرگمهر نزد وی آمد. انوشیروان گفت: ای وزیر، همه چیز در عالم نودانی؟ بزرگمهر خجل شد و گفت: نه. ای پادشاه. انوشیروان گفت: همه چیز، پس که داند؟ بزرگمهر گفت: همه چیز همگان داند و همگان هنوز از مادر نراده اند.

ساده نویسی: انوشیروان عادل در قصر نشسته بود که بزرگمهر از در وارد شد. انوشیروان برای بزرگمهر احترام زیادی قائل بود او را کنار خود نشاند. آن دو شروع به صحبت کردند. انوشیروان سؤال های متعددی از بزرگمهر پرسید. بزرگمهر سؤال های انوشیروان را با آرامش پاسخ می داد. انوشیروان به نشانه تأیید سری تکان می داد تا این که انوشیروان پرسید: ای وزیر آگاه و با کفایت ما آیا همه چیز عالم را تو می دانی. بزرگمهر سرخ شد و از خجالت سرش را پایین انداخت و با شرم و خیا جواب داد: نه. پاسخ بزرگمهر برای انوشیروان بسیار جالب بود. دوباره پرسید: بزرگمهر، پس همه چیز را چه کسی می داند؟ بزرگمهر سر را بلند کرد و گفت: عالی جناب همه چیز را همگان می دانند و همگان هنوز از مادر متولد نشده اند.

سؤالات استخوانی

نام نویسنده: ...

- الف: جمله های زیر را ویرایش کنید.
- ۱- او معمولاً بر علیه معلمان حرفی نمی زند.
- ۲- آن ها از پدرشان اطلاع حاصل کردند.
- ۳- دوستی که کتاب خواندن دوست داشت را دیدم.
- ۴- او امروز با ما هم آهنگ نبود.

ب: در نوشته زیر موضوع، بند مقدمه، بندهای بدنه و بند نتیجه را پیدا کنید.

دوره نوجوانی، دوران شور و شوق و شکوفایی است. دوره ای که بزرگ ترها معمولاً با حسرت و آه از آن یاد می کنند. نوجوانی، دوره انتقال از کودکی به بزرگسالی است. تقریباً از یازده سالگی آغاز می شود و تا هجده سالگی ادامه می یابد. که دوره ای پر فراز و فرود، بین وابستگی و استقلال است. آفریدگار همه شکوفه ها و زیبایی ها، اوست که همیشه با ماست؛ پس در همه کار و کردارها و همه گاه و جا او را به یاد بیاوریم.

حکایت زیر را بازنویس کنید.

طیلس از قبرستان می گذشت صورت خود می پوشانید. از او علت حادثه را خواستند. گفت: از مردها خجالت می کشم، چون که با داروی من مرده اند.

۱- درباره کلاس خود یک بند بنویسید که به نقاشی نزدیک باشد.

۲- درباره صدای آبشار یک بند بنویسید.

۳- درباره یکی از موضوع های زیر، یک متن انشا بنویسید.

- ۱- صدای طوفان دریا
- ۲- شلوغی خیابان ها
- ۳- کارگران معادن زغال سنگ

پنج سوالات استخوانی

- الف: ۱- او معمولاً علیه معلمان حرفی نمی زند. (۰/۵)
- ۲- آنها از پدرشان خبری گرفتند. (۰/۵)
- ۳- دوستی را که کتاب خواندن دوست داشت دیدم. (۰/۵)
- ۴- او امروز با ما هماهنگ نبود. (۰/۵)

ب: موضوع: دوره نوجوانی (۰/۵)  
بند مقدمه: دوره نوجوانی، دوران شور و شوق و شکوفایی است. دوره ای که بزرگ ترها معمولاً با حسرت و آه از آن یاد می کنند. (۰/۵)  
بندهای بدنه: نوجوانی دوره انتقال از کودکی به بزرگسالی است. تقریباً از یازده سالگی آغاز می شود و تا هجده سالگی ادامه می یابد. که دوره ای پر فراز و فرود، بین وابستگی و استقلال است. (۰/۵)  
بند نتیجه: آفریدگار همه شکوفه ها و زیبایی ها، اوست که همیشه با ماست؛ پس در همه کار و کردارها و همه گاه و جا او را به یاد بیاوریم. (۰/۵)

ج: برخی هر روز از قبرستان رد می شد او هنگام رد شدن صورت خود را می پوشاند. کارش بسیار عجیب بود. انگار که کسی خجالت می کشد چند روزی به همین منوال گذشت تا اینکه به سراغ او رفتم و گفتم: آقای دکتر بختیاری، می توانم به سؤال بپرسم؟ او گفت: خواهش می کنم بفرمایید. گفتم: آقای دکتر، چرا شما در موقع رد شدن از قبرستان صورت خود را می پوشانید؟ لول کمی سرخ شد. بعد با حالت استرس گفت: خوب من از مردها خجالت می کشم. گفتم: «پس چرا مرده خجالت داره؟» گفت: «مرده خجالت نداره اما بیشتر مرده های این قبرستان با خوردن آرزوهای من مرده اند.» (۲)

د: کلاس: کلاسی ما سقف نسبتاً بلندی دارد. دو پنجره که رو به حیاط باز می شود در سمت راست کلاس ما قرار گرفته است. پنجره ها آهنی هستند. رنگ سبز و رو رفته ای نیز دارند. آن سوی پنجره ها برده زده اند. نرده های ریز مثل یک مشبک در ورودی کلاسی یک دست است یعنی شبیه

همیشه ای ندارد. جنس در از آهن است. لابد می پرسید، چرا؟ خوب معلوم است چون که آهن از همه محکم تر است و به راحتی نمی شکند. تخت کلاسی سفید است به اصطلاح. همان هویت برده است. گاهی بچه ها شیطنت می کنند و به جای مازیک وایت برد از مازیک معمولی استفاده می کنند که نوشته ها دیگر از تخت پاک نمی شود. میز و نیمکت های کلاس همان میز و نیمکت های پانزیرگان ماست. یعنی به همان ساخت و به همان جنس. وقتی که پشت آنها می نشینیم کمردرد می گیریم و... (۲)  
ه: آبشار، صدای شرشر آب تمام وسعت کوهستان را گرفته است هر قدم که به آبشار نزدیک می شوی صدا واضح تر و واضح تر است. گویی، آبشار با کسی حرف می زند. نزدیک تر که می شوی چیز دیگری می بینی. چه دنیای قشنگی، قطرات آب با هم و هم صدا آواز می خوانند. همه یک صدا و یک دست. بعضی ها که بر روی سنگها می افتند، می خندند. صدای فیهفیه آنها با صدای ترانه و آواز و موسیقی سنگ در هم می آمیزد و صدای آبشار را می سازد. صدای موسیقی طبیعت را! (۲)  
و: شلوغی خیابان ها: خیابان شلوغ است. هوای خیابان نیز شلوغ است. فضای خیابان نیز شلوغ است. اتومبیل ها دو طرف خیابان را پر کرده اند. موتور سیکل ها پیاده روها را و عابران همه جا هستند. پیاده روها، وسط خیابان، ایستگاه، روی خط های سفید و... هوای خیابان پر از هوای آلوده و سربی است. آن قدر هوا پر است که دیگر جایی برای اکسیژن باقی نمانده است. فضای خیابان نیز شلوغ است. فضا پر از داد و فریاد آدمها، صدای بوق اتومبیل ها، زردگیر مغازه ها و... در این فضا برای صدای طبیعت، صدای جانورانی و... دیگر جایی نیست.  
ادامه انشا را شما می توانید بنویسید. (۱۰)

اکنون سفر نوشتن را آغاز کنید. با توجه به نقشه نوشتن که در درس قبل آموختید، انشایی برای یکی از موضوعهای زیر بنویسید:

- ۱- نمایش طبیعت
- ۲- نا پرسند، مگو
- ۳- کتاب خوب، دوست خوب
- ۴- موضوع کتاب خوب، دوست خوب

بند مقدمه کتابها از زمانی که انسانها تفکر و اندیشیدن را آغاز کردند متولد شدهاند و هزاران، هزار سال است که بار و بار انسانها هستند.

بند اول کتاب مانند یک دوست در کنار ماست. گاهی به ما امید و نوید می‌دهد، گاهی ما را می‌ترساند، گاهی به ما هشدار می‌دهد، گاهی ما را هدایت می‌کند، گاهی از انجام کاری بر حذر می‌کند و گاهی امر می‌کند و ...

بند دوم دوستی من و کتاب به سال‌های دور برمی‌گردد. آن زمانی که پدر بزرگامان خواستند اندیشیدن را به دیگران و به نسل‌های بعدی و به دیگر هم‌نوعان خود منتقل کنند. آن زمان بود که دوست من، کتاب، متولد شد و پشت سر او کتاب‌های دیگر متولد شدند تا اینکه هزاران، هزار هم‌نوع پیدا کرد.

بند سوم نحوه شکل‌گیری مفاهیم، نوشتن و چاپ کتاب‌ها هر سال تغییر کرد و هم گام با سایر دانش‌های بشری پیشرفت کرد. اما با سایر دانش‌ها فرق اساسی داشت و آن این که خود کتاب مبدأ پیشرفت سایرین بود یعنی ایده‌ها و فکرهای چندین متفکر و دانشمند در یک کتاب جمع می‌شد و به دست دانشمندی دیگر می‌رسید و بر اساس افکار گذشتگان و ایده‌های خود چیزهای جدیدی را کشف، ابداع یا اختراع می‌کرد.

بند چهارم کتاب‌ها همچنان که مفید و سازنده هستند گاهی مضر و ویرانگر نیز هستند و این گونه کتاب‌ها به تنها انسان‌ها را هدایت نمی‌کنند، بلکه باعث گمراهی آنها نیز می‌شوند البته تعداد این نوع کتاب‌ها بسیار کم است.

بند پنجم معجزه بزرگ مسلمانان کتاب قرآن است. کتابی آسمانی که در آن راه‌ها و روش‌های زندگی یک اصل کامل بیان شده است. نه تنها قرآن بلکه بیشتر پیامبران بزرگ کتاب دارند، مانند، مزامیر، انجیل، تورات، اوستا و ...

بند ششم همه کتاب‌ها ارزش خواندن ندارند و گذشته از آن، عمر ما کفاف خواندن همه کتاب‌ها را ندارد. پس بهتر است با راهنمایی اهل فن و آگاهان، کتاب‌های متناسب و مورد نیاز را انتخاب کنیم و بخوانیم.

نوشته‌هایی را که دانش‌آموزان (از تمرین ۲) در کلاس می‌خوانند؛ بر پایه معیارهای زیر بررسی و نقد کنید.

- ۱- آیا انشا موضوع مناسبی دارد.
- ۲- بندهای انشا نوشته شده است.
- ۳- بند مقدمه یا مهارت نوشته شده است یا نقص‌هایی دارد.
- ۴- در بند نتیجه انشا قصاصات و داوری مطلوبی نسبت به مطالب نوشته شده، صورت گرفته است.
- ۵- هم‌شاگردیتان در هنگام خواندن انشا اعتماد به نفس داشت و توانست مطالب نوشته شده را به طور کامل به شما منتقل کند.
- ۶- انشا تمیز و بدون قلم‌خوردگی بود.
- ۷- غلط‌های املائی در انشا بسیار کم بود یا اصلاً نداشت.

بعد به موارد بالا امتیاز بدهید و امتیازها را در اختیار هم‌شاگردیتان بگذارید.

موضوع انشای اول می‌نویسید

درست‌نویسی

بنویسیم	بنویسیم
داشت	برخوردار بود
گرفت	به خود اختصاص داد
نوشت	به رشته تحریر درآورد
خرید	خریداری کرد
شید / فهمید	اطلاع حاصل کرد
فرستاد	ارسال خواهد کرد
گفت	امر کرد
حاضر شدند	حضور به هم رساندند

حمله‌های زیر را ویرایش کنید:  
 دانش‌آموزان در جلسه آزمون، حضور به هم رساندند.  
 دانش‌آموزان در جلسه آزمون حاضر شدند.  
 مدیر مدرسه، همه پرونده‌ها را به اداره ارسال کرد.  
 مدیر مدرسه، همه پرونده‌ها را به اداره فرستاد.

حکایت نگاری

بند نخست، اصل حکایت و شکل گسترش یافته آن را بخوانید و با هم مقایسه کنید.  
 حکایت زبان حکایت اصلی ساده و روان است. جملات کوتاه و دارای فعل هستند. نویسنده در این حکایت تلاش کرده است با حداقل کلمات حداکثر مفاهیم را به خواننده منتقل کند. گونه زبان حکایت زبان مردم روزگار نویسنده است. ساده‌نویسی، ساده‌نویسی حکایت، با همان موضوع و یا همان هدف است. یعنی در موضوع و هدف با حکایت اصلی فرقی ندارد اما در ساختار با هم متفاوت هستند. تعداد جملات ساده‌نویسی بیشتر از تعداد جملات حکایت اصلی گذشته از تعداد جملات، نوع جملات و نوع کلمات امروزی‌تر و قابل احساس‌تر است. در جمله‌های حکایت علت و دلیلی برای مطالب بیان نشده است اما در جملات ساده‌نویسی علت و دلیل هر کار به طور روشن ذکر شده است. اکنون بر اساس نمونه، حکایت زیر را به زبان ساده امروز گسترش دهید.

حکایت، مردکی را چشم درد خاست، پیش بیطار (دام پزشکی) رفت که دوا کن؛ بیطار از آنچه در چشم ستوران می‌کرد، در دیده او کشید و کور شد. حکومت (شکایت) به داور بردند. گفت: «بر او هیچ تاوان نیست» اگر این خر نبود، پیش بیطار ترفتی.»

ساده‌نویسی: - خسته بود. نای راه رفتن نداشت. از بس که در دفتر روزنامه مطلب نوشته بود و اخبار را خوانده بود، چشم‌هایش نای دیدن نداشت. کم‌کم که به خانه می‌رسید فکر کرد، باید چندین ساعت استراحت کند تا شاید وضع چشم‌هایش بهتر شود پس از ۳-۴ ساعت استراحت بلند شد و یک لیوان چای نوشید. چشم‌هایش ثوق‌ثوق می‌کرد و کمی درد داشت. کمی هم اشک از گوشه چشم‌هایش جاری شده بود. فهمید که درد چشم‌هایش با استراحت کاسته نشده است. مطلب را با همسرش در میان گذاشت. همسر مرد که فکرش به جایی قد نداده بود، گفت: زن همسایه دامپزشک است و بهتر است از او کمک بگیریم. چرا که در این وقت شب چشم‌پزشک خوب پیدا نمی‌شود. بنابراین رفت و زنگ همسایه را زد و جریان را با زن همسایه در میان گذاشت. زن دامپزشک هم از داروهایی که برای درد چشم حیوانات خانگی استفاده می‌کرد به همراه دستور استفاده به او داد. زن از عمل خودش خوشحال بود و فکر می‌کرد حالا دیگر چشمان شوهرش درمان خواهد شد به خانه بازگشت و دارو را برای شوهرش آورد و روی چشم‌هایش مالید. چند دقیقه بعد مرد از درد چشم به خودش می‌پیچید و پس از چند ساعت دیگر، نابینا شد. چند روز بعد برای شکایت پیش پلیس رفت تعریف کرد پلیس حرف‌های او را گوش کرد و پوزخندی زد و گفت: هیچ تاوانی را همسایه‌ها نباید ببرند. چرا که اگر تو احمق نبودی، برای درد چشم به دامپزشک مراجعه نمی‌کردی. مرد که دیگر نمی‌توانست همسرش را ببیند تا با نگاهش او را تهدید کند، زیر لب هر آنچه می‌خواست تاز همسر باهوش خود کرد.

آموزش مهارت‌های نوشتاری (نگارش و انشا)

۳۰

۳۱

حکایت اصل جملات را با فعل کوتاه بنویسیم چون هم ساده و هم قابل فهم تر است.

زاعی صبح زود از خواب بیدار شد و کوله بارش را جمع کرد و راهی سفر شد. از روی دشت هموار و رودخانه زیبا گذشت. رفت و رفت تا به پای کوه رسید. در کنار درختچه‌های کوچک آرام گرفت تا نفسی تازه کند. هوای آنجا با هوای باغ کاملاً فرق داشت. او احساس آزادی و رهایی می‌کرد. به راه افتاد و به طرف قلّه کوه پرواز کرد. کمی دشوار بود ولی احساس آرامش عجیبی می‌کرد. به تخته سنگ بزرگی رسید. بر روی تخته سنگی نشست چقدر دنیا از بالای کوه زیبا بود! باغ‌ها، درخت‌های گردوی بزرگ چقدر کوچک دیده می‌شدند. درخت‌های چنار و تریزری که در باغ به بلندی، مثل بودند، چقدر کوچک دیده می‌شدند. آفتاب و آسمان چقدر نزدیک بودند. زاعی مات و مبهوت شده بود. به هر طرف که نگاه می‌کرد، چیزهای تازه می‌دید. پرندگان عجیب و غریب که تا به حال ندیده بود. غرق تماشا بود که صدای آواز پرندهای او را به خود جلب کرد. سرش را برگرداند؛ پرندهای هم‌جنس خودش البته کمی چاق‌تر در حال آواز خواندن بود. زاعی سلام کرد و گفت: «من زاعی هستم تو باغ زندگی می‌کردم تازه به اینجا اومدم» پرند به برگشت رو به زاعی گفت: «سلام من کیک هستم خیلی خوش اومدی. مواظب باش شبای کوهستان سرده و من دیگه باید برم. بعداً می‌بینمت خداحافظ.» کیک راه افتاد قدم‌های متناسب برمی‌داشت، خرامان خرامان سینه کوه را بالا رفت زاعی محو راه رفتن کیک شده بود. او تحت تأثیر ادب، متانت، آواز و راه رفتن کیک قرار گرفته بود. تصمیم گرفت راه رفتش را یاد بگیرد کمی تمرین کرد ولی سخت بود. با خودش گفت فردا دوباره کیک را می‌بینم و راه رفتن او را یاد می‌گیرم. شب را در زیر درختچه‌های کوچک به صبح رساند و کیک را دوباره در همان جای قبلی دید. از او خواست که راه رفتش را به او بیاموزد. کیک گفت: «راه رفتن خودت که هست! راه رفتن ما به درد نمی‌خورد» زاعی اصرار کرد و کیک هم راه رفتش را به او آموزش داد. اما زاعی نمی‌توانست کار را یاد بگیرد. مدتی گذشت زاعی به باغ برگشت. او نه تنها راه رفتن کیک را یاد نگرفته بود، بلکه راه رفتن خودش را هم فراموش کرده بود.

### گوش بدھیم و بنویسیم

#### فقالبت های نگارشی

- متن زیر را بخوانید و مشخص کنید که نویسنده در کدام بخش، تحت تأثیر قوه شنیداری خود قرار گرفته است.
- کزال بر پوست گرگ چنگ کشید و فریاد زد: «هه زار... هه زار! خاک به سرا» گرگ قنداقه به دهان گرفت و دوید.
- کزال به دنبال او زمین را خیش می‌کشید. مویه می‌کرد و روناک را صدا می‌زد. خم شد و سنگ برداشت.
- اگر به روناک بخورد!
- سنگ را به زمین انداخت، زار زد و دوید. صورت خراشید و دوید. گرگ پاره تنش را می‌برد.
- روناک مثل بزهای، دست‌هایش را در هوا تکان می‌داد. گردنش به عقب خم شده بود و صدای نازک گریه‌اش سنگ‌های بیابان را می‌خراشید.
- کزال به موهایش چنگ زد، لنگه گالنش از بایش افتاد. سنگ‌ها پایش را کوبیدند.
- روناک! ... روناک! دایهات بمیره، روله.
- دشت یک پارچه صدا شده بود و ناله و مویه. باد صدای کزال را غلتاند و با خود برد. «آزاد» سرزمین بود که فریاد کزال را شنید. هراسان ماند: «صدا از کدام طرف می‌آید؟»
- باز هم جیغ. آزاد دوید. صدا از سمت تپه بود. کسی کمک می‌خواست. گام انداخت و دوید. صدا او را به خود می‌خواند. چشم آزاد از دور جسمی را که تند و تند به طرف او می‌آمد، دید و لحظه‌ای بعد، گرگ نزدیک آزاد رسیده بود و آن دورتر. کزال پا برهنه و بر سر زنان می‌دوید. وقت فکر کردن نبود. آزاد نباید می‌ماند. دندان بر دندان می‌سایید. گرگ مقابل آزاد بود. قنداقه روناک به دهانش بود. روناک خفه گریه می‌کرد و گرگ خرناسه می‌کشید. آزاد معطل نماند ...

(داستان کزال)

صدای باران  
آسمان صاف بود و آبی. خورشید زیبا در حال غروب کردن بود. ابرهای سفید باورچین باورچین در آسمان به این سو و آن سو می‌رفتند. ابر سیاه بزرگی از غرب سر برآورد. ابرهای کوچک سفید از ترس ابر سیاه به هم چسبیدند و تشکیل یک ابر بزرگ دادند. ابر سیاه تندتر قدم برداشت. او تمام آسمان را پوشانده بود. حتی آفتاب مهربان را! ابر سیاه به ابر سفید رسید. آنها در هم پیچیدند و تور شدیدی به زمین تابید. صدای رعد و برق در کوه‌ها پیچید؛ صدای وحشتناکی بود. تن آدم را می‌لرزاند، اما امید باران را در دل جوانه زد. رعد و برق‌ها در هم پیچیدند، یکی پس دیگری. باد شروع به وزیدن کرد، برگ‌های درختان تکان می‌خورد و همه چیز در هم پیچیده بود. همه منتظر آمدن باران بودند. گل‌ها به آسمان نگاه می‌کردند. درخت‌ها درحالی‌که با باد آواز می‌خواندند دست‌ها را بالا برده بودند تا باران ببارد. با اولین قطرات باران بشورند. صدای باد، رعد و برق، برگ‌های درختان درهم تنیده بود و موسیقی سورتشان را با نوید می‌داد. چند قطره‌های بارید. باران شروع به باریدن کرد. باد آرام گرفت. رعد و برق با نعره‌های عجیب باران را نوید می‌داد. آواز قطرات شروع شد چه آهنگین و چه دلنواز. بر روی برگ صدای یک آهنگ، بر روی شبروانی‌های خاموش شد. آواز قطرات شروع شد چه آهنگین و چه دلنواز. بر روی برگ صدای یک آهنگ، بر روی شبروانی‌های خانه یک آهنگ، بر روی گل‌ها یک آهنگ و بر روی خاک یک آهنگ. چه بوی کاهگلی می‌آید بوی خاک، بوی سبزه، رقص گل، آواز درخت. چه موسیقی دلنشینی است صدای باران. گویی آسمان به زمین پل زده است. گویی می‌خواهد ما را به آسمان‌ها ببرد این باران. چه ترنمی، چه نظم و چه آهنگی. کاروان باران از آسمان شب گذشت. غنچه‌دل انگیز باران، صدای شرشر نودان، برای نهر، جاری شدن آب در کوچه‌ها و ... همه زیبا و دوست‌داشتنی‌اند. مرحوم قصص چه زیبا سروده است:

«دیشب باران، قرار با پنجره داشت  
یگریز به گوش پنجره، پیچ‌پیچ کرد  
روبوسی آبدار با پنجره داشت  
چک‌چک، چک‌چک چکار با پنجره داشت»

یکی از نوشته‌های تمرین ۲ را انتخاب و آن را بررسی و نقد کنید.

یکی از نوشته‌های مربوط به «شنیدن صداها» را نقد کنید. هنگامی که دوستان انشا را می‌خواند نکاتی را یادداشت کنید.

#### مبارهای ارزیابی

- ۱- در هنگام خواندن مشکلی نداشت و توانست مطالب را درست و کامل به دیگران منتقل کند.
- ۲- نوشته‌اش طیفه‌بندی ذهنی داشت. (بند مقدمه، بند بدنه و بند نتیجه)
- ۳- شنیده‌ها را درست و دقیق توصیف کرده بود.
- ۴- متن را درست و پاکیزه نوشته بود. قلم‌خوردگی و ... نداشت.
- ۵- علائم نگارشی را رعایت کرده بود.
- ۶- بدون غلط املائی بود.

بعد از این که انشا را نقد و بررسی کردید نقد خود را در اختیار دیگران هم قرار دهید.

#### درست نویسی

حرکت بخش دوم کلمه‌های زیری را نشانه «آه» شروع شود، فاصله از میان دو بخش برداشته می‌شود. علامت مد حذف می‌گردد و کلمه را پوسته می‌نویسیم. مانند: پیش‌آهنگ ← پیش‌آهنگ

جمله‌های زیر را ویرایش کنید:

- امروز، هم‌آیش دانش‌آموزان خوش فکر، برگزار می‌شود.
- امروز، هم‌ایش دانش‌آموزان خوش فکر، برگزار می‌شود.
- اگر بدخواهان، درهم‌آوردی نابرابر، زورگویی پیشه کنند، تسلیم نخواهیم شد.
- اگر بدخواهان در هم‌آوردی نابرابر، زورگویی پیشه کنند، تسلیم نخواهیم شد.

هشتم (دوره اول متوسطه)

تصویرنویسی

موافقت تصویرسازی امروز به صورت کارگاهی، طی مراحل زیر انجام شود؟ پس شروع کنید.

۱- تصویری از کتاب‌های درسی خود یا عکسی که خودتان از مناظر طبیعت گرفته‌اید یا هر تصویر دیگری را که دوست دارید، انتخاب کنید و آن را در نوشته‌تان توصیف کنید. یادتان باشد دوستان شما نباید آن تصویر را ببینند.

رودخانه از کنار کوهپایه می‌گذشت. سیلاب‌های فصلی، کوه را کنده بودند و دیوار بلندی ایجاد شده بود. بالای دیوار باغ کوچکی سرسبزی خود را نشان می‌داد. پشت باغ به دامنه کوه بود. کوه سرسبزی ملایمی داشت. رنگ کوه در آفتاب مایل صبح یک روز یابیزی به سرخی می‌زد. گون‌ها و خارها خشک شده بودند و رنگ و لعاب از رویشان پریده بود. برگ‌های درختان تغییر کرده بودند. برگ‌های درخت زردآلود زرد شده بود و آلبالو سرخ سرخ و انگورها نارنجی. تصویری رنگین باغ را احاطه کرده بود. علف‌ها هنوز سبزی خود را از دست نداده بودند. علف پوشیده شده بود از سبب‌های صبحگاهی. باغ پر بود از شبنم. درخت‌ها در کنارهای باغ خودنمایی می‌کردند. جلوه از کنار رودخانه می‌گذشت. جاده دو خط موازی بود که جای لاستیک‌های ماشین‌ها داشت. باران سیل‌آسا قسمتی از جاده را شکسته بود. رودخانه طراوت همیشگی را نداشت، ولی آرام و برجنب و جوش راه خود را ادامه می‌داد. سردی ملایمی فضای صبح را گرفته بود. بخار نفس‌ها در گرمای نور خورشید محو می‌شد و ...

با سنجش و مقایسه، آسان‌تر بنویسیم

فقالبت‌های نگارشی

متن‌های زیر را بخوانید و مشخص کنید. کدام متن بر پایه شیوه مقایسه، نوشته شده است؟

الف) قد نسبتاً کشیده‌ای داشت که کمی پشتش را خمیده نشان می‌داد. چهره‌اش سفید و کم گوشت بود. دماغ کشیده و نوک تیز و پیشانی صاف و مریخی داشت که در ورش باد، قسمتی از آن را موهایش می‌پوشاند. حالت چشمانش آرام بود و در فرشان موجی از غم در آرامش ناگوار بیخ بسته بود. چانه استخوانی و صاف داشت که دهانش را زیاده جلوه می‌داد. موهای بلندش که دور گوش‌ها و گردنش را پوشانده بود، قدری تیره‌تر از رنگ ساقه‌های دیو شده گندم بود.

ب) صبح بود و بزاق آفتاب مانند طلا روی امواج ملایم دریا می‌درخشید. نزدیک به یک کیلومتر دور از ساحل یک خانق ماضیکبری آب را شکافته، به پیش می‌رفت. از سوی دیگر هلهله و آوای مریغان دریایی که برای به دست آوردن غذای خود به ساحل روی آورده بودند در فضا طنین افکند. روز پراخترک دیگری شروع می‌شد.

پ) پرندگانی به نام لاریان، هر دسته از مردم، مقررات ویژه‌ای برای آداب معاشرت دارند. دست دادن با دوستان در هنگام ملاقات در بسیاری از بخش‌های جهان معمول است. چینیان به جای اینکه به یکدیگر دست بدهند، دو دست خود را بهم می‌کشند و تکان می‌دهند. در بسیاری از کشورها برداشتن کلاه، نشان ادب است و این بومیان شما در آفریقا به جای این کار، قبای خود را از یک شانه به پایین می‌اندازند.

این نگارشی، سال اول دبیرستان ۱۳۵۳ قسمت اینم برادرس مقایسه نوشته شده است. آیا او قسمت دیگر (الف و ب) مقایسه ندارند. در قسمت اینم مقایسه لغت و رسوم ملتها را با هم بررسی نموده است و در این بررسی به ویژگی‌های بعضی‌ها می‌پردازد و این ویژگی را با سایر بررسی می‌کند.

تصویر کنید دو حالت زیر را تجربه کنید. با مقایسه آنها، متنی بنویسید.

میانگین از خواب در صبح بیدار  
میانگین از خواب در صبح بیدار

در بیدار شدن صبحی از خواب بیدار شدن صبحی را مقایسه کنید و به بیرون از اتاق بروید. در این مقایسه می‌تواند در اینها با صفاتی رنگ گویی سخن از خواب بیدار شدن صبحی را مقایسه و تجربه با آن کرد. بعد از این مقایسه می‌تواند مقایسه را می‌نماید از جهان نتیجه می‌گیرد.

در روستا: نفس عمیقی کشیدم، ریه‌هایم پر از هوای پاک و تازه شد. آخ چقدر مطبوع و دل‌انگیز بود تمام سلول‌های بدنم آرام گرفتند.

در شهر: از پنجره سرم را به بیرون بردم و خنکی صبح را احساس کردم. هوا را به داخل ریه‌هایم بردم تا از هوای صبحگاهی استفاده کنم اما به سرفه افتادم. هوای پر از سرب ریه‌هایم را آزار می‌داد.

در روستا: از خانه بیرون زدم تا شاهد طلوع زیبای خورشید باشم. خورشید آرام آرام از پشت کوه‌ها بیرون می‌آمد همه چیز رنگ طلایی گرفته بود. زلالی هوا احساس لطافت را به انسان می‌داد.

در شهر: بالای پشت بام رفتم تا شاهد طلوع زیبای خورشید باشم. خورشید آرام‌آرام از پشت ساختمان‌های سربه آسمان کشیده بیرون می‌آمد. نور طلایی‌اش رنگ نداشت. آلودگی سینه خورشید را گرفته بود. گویی خورشید پیر شده است و توان تورافشانی ندارد. توره‌های کم‌رنگ خورشید در تیرگی آلودگی شهر گم شده بود.

موضوع مهارت‌های نوشتاری (نگارش و انشا)

در روستا: سر سفره نشستیم تا صبحانه بخورم بوی نان فضای اتاق را پر کرده بود. شیر خوش‌طعم تازه هنوز گرم بود، شیر خوشمزه محلی هم در سر سفره بود.

در شهر: سر سفره نشستیم تا صبحانه بخورم، تکه‌ای نان داغ برداشتم نصف نان خمیر بود و عطری هم نداشت. نان‌های شهر نیز آهنی و ماشینی شده است. شیر پاستوریزه و پرچربش پر از روغن پالم بود و پیزش را که دیگر بگو روغن پالم از آن می‌چکد و ...

یکی از نوشته‌های تمرین ۲ را براساس معیارهای زیر، ارزیابی کنید.

معیارهای ارزیابی:

۱- نوشته‌های دوستانان دقت کنید که جمله‌های متفاوتی داشته باشد. مثلاً جمله تکمیل کننده و بقیه جمله‌ها، گذشته از وجود جمله‌ها دقت کنید که جمله‌ها با هم ارتباط داشته باشند و جمله‌های تکمیل کننده با جمله موضوعی ارتباط داشته باشند. به شیوه خواندن و اجن دوستانان دقت کنید. چگونه خواندن و نحوه بیان کمک زیادی به دریافت هدف نوشته می‌کند. دقت داشته باشید که در انشا علقه املائی وجود نداشته باشد. به تفاوت‌ها و شباهت‌های نوشته دوستانان دقت کنید و ریزبینی‌های آنها را مد نظر قرار دهید.

درصحت نویسی

معمولاً که کشیدن نقطه بین حروف هم در هنگام نوشتن، درج علامت صحیح است و علامت نادر است که اگر آنها به شکل نشان و کمان به شکل نوشته می‌شود و نقطه بین حروف هم در هنگام نوشتن می‌شود.

جمله‌های زیبا و پندآموز کنید.

- شکر است کندمگان در مراسم امروز از عملکرد دانش‌آموزان این مدرسه، خیریت بودند.
- نیکو کندگان در مراسم امروز، از عملکرد دانش‌آموزان این مدرسه، خیریت بودند.
- نخبگان با دیدگان باز و با آگاهی، همه امور را بر می‌گیرند.
- نخبگان با دیدگان باز و با آگاهی، همه امور را بر می‌گیرند.

تفاوت نگارشی

۱- حکایت ابوریحان بیاضی از سواد امروزی گفتاریش دهان.

تفاوت نگارشی، دو گویشی متفاوت است. در گویشی همان هم از این نگارشی حکایت از این می‌نماید که ثابت شد او دیگر صدای هیچ مخلوقی را نشنود. بسیار راحت بود و نمی‌دانست چه کند. بزرگی شخصیتش، اندکی بخت و آرزوی او به کمک او شدن به او گفت. این سلطان، چرا نمی‌توانست صدای آن از حسی‌های خود را از دست ندهد. خداوند به شما خویش دیگر هم داده است که می‌تواند آنها را به کار گیرد. حکایت گویا آید. نگارشی این حکایت نیست من گویم. من از لغت‌های دیگر نقلی بودم.

معمولاً که کشیدن نقطه بین حروف هم در هنگام نوشتن، درج علامت صحیح است و علامت نادر است که اگر آنها به شکل نشان و کمان به شکل نوشته می‌شود و نقطه بین حروف هم در هنگام نوشتن می‌شود.



جمله‌های زیر را ویرایش کنید:  
با تلاش فراوان می‌توانستند، علوم بسیاری یادبازند.  
با تلاش فراوان می‌توانستند، علوم بسیاری بیندویند.  
هرگز، فرصت امروزت را به فردا، مافکن.  
هرگز، فرصت امروزت را به فردا، میفکن.

تصویر نویسی



عمو غلام جلوی همه حرکت می‌کرد. لباس راه راهش در باد تکان می‌خورد. افسار اسب خاله نرگس را گرفته بود. امیرعلی پشت خاله نرگس نشسته بود. خاله، امیر را با لچکش محکم بسته بود. گوسفندها و بزها هم پشت سر گوش بلند، سگ گله حرکت می‌کردند. گوش بلند، فرمانده آنها بود. صدای زنگوله‌های درازپا، بز سیاه شاخ دار، با صدای مع مع بزغاله‌ها و مع مع بره‌ها درهم می‌آمیخت. همه در حرکت بودند. بوی گل‌های وحشی همه جا را پر کرده بود. گاهی از برخورد دست و پاهای گله، خاک بلند می‌شد و گاهی قاطرمان علف‌های کنار راه را می‌چرید. کوچ ایل در فصل بهار لذت خاصی دارد. همه یک صدا و یک دلند و برای دیدن بیلاقل لحظه شماری می‌کنند. عمو عباس جلوی اسب‌ها را گرفته است. پیراهن سفید بر تن دارد. موهای زیبایش زیر کلاه تمدی نمایان است. پارچه‌ای به کمر بسته است. چوب‌دستی را بر زمین زده است. من در کنار او ایستادم و به راه نگاه می‌کنم. گوسفند و بز شاخ‌دار و خر دراز گوشمان نیز ایستاده‌اند و به جاده نگاه می‌کنند. بارها را روی خر گوش‌دراز بسته‌ایم. جاده تنگ و باریک است و پرتگاه خطرناکی دارد. مادرم برادر کوچکم را در آغوش گرفته است. لباس گل‌دار او همانند گل‌های پای کوه، روی اسب را پوشانده است. زن عمو نیز، دختر عمویم را در آغوش دارد آن‌ها نیز به جاده می‌نگرند.

افکار و گفتارمان را بنویسیم

فعالیت‌های نگارشی

دو متن زیر را بخوانید و با ذکر نمونه و دلیل، تفاوت آنها را مشخص کنید.  
الف) «هنگامی که دوستم بهمین می‌خواست برای خرید به مغازه بروم، در بین راه، چشمش به یک گواهی‌نامه رانندگی افتاد. کمی مکث کرد و آن را از روی زمین برداشت تا صاحبش را پیدا کند. وقتی به مغازه رسید، موضوع را به مغازه‌دار گفت و از او کمک خواست.  
صاحب مغازه گفت: این کاغذ را بردار و چیزی بنویس تا پشت شیشه مغازه بچسبانم و مردم ببینند. بهمین کاغذ و قلم را برداشت اما نمی‌دانست چه طور شروع کند و چه بنویسد.  
مغازه‌دار، متوجه شد و گفت: پس چرا نمی‌نویسی، بشیمان شدی؟ اینکه کاری ندارد. چه می‌خواستی بگویی؟ بهمین گفت: چیزی نیست آقا! من می‌خواستم بگویم این گواهی‌نامه را پیدا کردم، هر کسی نشانی آن را بگوید می‌تواند از من دریافت کند.  
صاحب مغازه گفت: پس منتظر چه هستی؟ همین حرف‌هایی را که گفتم، بنویس.»

(فارسی اول راهنمایی، ۱۳۸۵)

به دو تصویر زیر با دقت نگاه کنید؛ درباره تفاوت آنها بیندیشید و هریک را در نوشته‌ای جداگانه توصیف کنید. معیار سنجش نوشته‌های شما تشخیص دوستانتان است. یعنی زمانی که نوشته‌هایتان را در کلاس می‌خوانید، آنها باید تشخیص دهند؛ هر نوشته مربوط به کدام تصویر است.



وقتی داش خارا رو جمع می‌کرد، بهو چشمش به کوزه پراشرفی افتاد. با خودش گفت، این کوزه باید مال حاکم باشه. پس بهتره اونو بیرم بدم به حاکم تا پاداش خوبی بهم بده. زن خارکن، که دید همسرش خیلی ساده دله، شب، اشرفی‌ها رو ور داشت و جاشون کلوخ ریخت. خارکن همین که به قصر رسید، فهمید اشرفی‌ها نیس، اما راه برگشتی هم نداشت. به حاکم گفت: من یه گاو دارم که شیرش رو با این کلوخ‌ها وزن می‌کنم، برای این که کم فروشی نکنم. می‌خواستم، کلوخ‌هام رو با وزنه دربار آزمایش کنم و از درستی وزن اون‌ها خیالم راحت بشه. حاکم که از درست کاری خارکن خوشش اومد، یه مشت اشرفی بهش داد.

مهارت‌های نوشتاری (نگارش و انشا)

الف) این متن به زبان معیار نوشته شده است در این نوشته از کاربرد واژه‌های گفتاری پرهیز شده است. حتی گفت‌وگوی بین دو نفر هم به صورت نوشتاری بیان شده است، مانند: چه می‌خواستی بگویی؟ ترتیب جمله‌ها به زبان نوشتار است. فعل‌ها به طور کامل به کار گرفته شده است. دریافت کند، بنویسد، ببیند، کمک خواست و ... ب) این نوشته به صورت زبان گفتار نوشته شده است. کلمات به صورت شکسته آمده‌اند، مانند: وقتی داش خارا رو جمع می‌کرد، شیوه بیان جمله‌ها یا متن «الف» متفاوت است. نظم ترتیب جمله‌ها گفتاری است. فعل‌ها به صورت کامل نیامده‌اند، اومد، دله و ...  
متن زیر را به زبان فارسی معیار، بازنویسی کنید.

«هر وقت می‌شینم به زبان فارسی فکر می‌کنم، فردوسی به یادم میاد و با خود میگم این مرد چقدر بزرگ بود و چه خدمت عظیمی به کشور ایران کرد. زبان فارسی رو، زیر چتر خودش درآورد و همه مردم این سرزمین را و مانند مادر مهربان بود در طول تاریخ برای همه.»

زبان فارسی، به عالمه همراه و همنشین داره در گوشه و کنار ایران و جهان و با همه گویش‌ها و لهجه‌های ایرانی، همیشه داد و ستد و رفتاری دوستانه داره. فارسی و دیگر زبان‌های ایرانی کلمه‌هایی را به هم قرض می‌دن و از توانایی‌های همدیگه بهره می‌گیرن و این باعث می‌شه هر دو طرف، همیشه قوی و پایجا باشن.

غیر از فردوسی، بزرگان دیگه هم به زبان و فرهنگ کشور ایران یاری رساندن، بوعلی، فارابی، سعدی، مولوی، حافظ، جامی، ملاصدرا، تا زمان ما شهریار، مطهری، حسایی و ... همه این استادان، فرزندان این میهن عزیزهستن که در دامن فرهنگ ایران اسلامی و زبان فارسی، پرورش یافتن.»

هر زمان که می‌نشینم و به زبان فارسی می‌اندیشم، به یاد فردوسی می‌افتم و با خود می‌گویم که این مرد چقدر بزرگ بوده است و چه خدمت عظیمی به کشور ایران کرده است.

این مرد بزرگ زبان فارسی را با توجه به موقعیت زمانی خاص بسط و گسترش داد. فردوسی برای مردمان این سرزمین کهن در طول تاریخ مانند مادری مهربان است. او زبان فارسی را در سراسر سرزمین ایران گسترش داد.

زبان فارسی، زبان گسترده و قوی است. این زبان تمام گویش و لهجه‌ها را در زیر چتر خودش قرار داده است و در گوشه و کنار ایران و جهان با همه گویش‌ها و لهجه‌ها ارتباط دارد. او همیشه کلماتی را به آنها می‌دهد و کلماتی را از آنها می‌گیرد این داد و ستدهای زبانی باعث توانمند شدن هر دو زبان می‌گردد و بقای هر دو زبان را تضمین می‌کند. به جز فردوسی بزرگان دیگری نیز در عرصه‌های فرهنگی و علمی باعث افتخار شده‌اند. بزرگانی چون بوعلی، فارابی، سعدی، مولوی، حافظ، جامی، ملاصدرا و ... امروزه نیز بزرگانی چون شهریار، مطهری، حسایی و ... پرچم‌دار این افتخار آفرینی بوده‌اند. این بزرگان و بسیاری دیگر که در شماره نمی‌آیند، فرزندان این آب و خاک بوده‌اند و در دامن فرهنگ ایرانی، اسلامی و زبان فارسی پرورش یافته‌اند.

متن بازنویسی شده تمرین ۲ هریک از دوستان را که در کلاس خوانده می‌شود، بر پایه سنجه‌های زیر، بررسی و نقد کنید:

معیارهای ارزیابی:

- نوشته‌های دوستانتان را براساس پرسش‌های زیر نقد و بررسی کنید.
- ۱- طبقه‌بندی ذهن را رعایت کرده است؟ (نوشته، بندهای مقدمه، بدنه و بند نتیجه دارد؟)
- ۲- انسجام فکر در نوشته وجود دارد؟
- ۳- متن به زبان معیار نوشته شده است یا به زبان گفتار؟ واژه‌های به کار رفته چه طور؟
- ۴- نوشته فاقد قلم خوردگی است؟
- ۵- علائم نگارشی رعایت شده است؟
- ۶- آیا نوشته غلط املائی دارد؟
- ۷- انشا خوش خط و خوانا نوشته شده است.

کتاب در زبان فارسی معیار، هرگاه تعداد کلمه مشخص باشد، فعل کلمه، هم با تعداد آورده می‌شود و نشان کاربرد نوشته نیست.

- جمله‌های زیر را ویرایش کنید:
- کتاب‌های ارزشمند گلستان و بوستان، توسط سعدی نوشته شد.
- کتاب‌های ارزشمند گلستان و بوستان را سعدی نوشت.
- این تمرین، توسط دانش‌آموزان علاقه‌مند به نگارش پاسخ داده می‌شود.
- این تمرین را دانش‌آموزان علاقه‌مند به نگارش پاسخ می‌دهند.

حکایت نگاری

حکایت زیر را بخوانید و بازنویسی کنید.  
حکایت: به روزگار، انوشیروان، روزی وزیرش، بزرگمهر، نزد وی آمد. انوشیروان گفت: ای وزیر، همه چیز در عالم، تو دانی؟ بزرگمهر، خجل شد و گفت: نه، ای پادشاه. انوشیروان گفت: همه چیز، پس که داند؟ بزرگمهر گفت: همه چیز همگان دانند و همگان هنوز از مادر نزاده‌اند.

ساده‌نویسی: انوشیروان عادل در قصر نشسته بود که بزرگمهر از در وارد شد. انوشیروان برای بزرگمهر احترام زیادی قائل بود او را کنار خود نشاند. آن دو شروع به صحبت کردند. انوشیروان سؤال‌های متعددی از بزرگمهر پرسید بزرگمهر سؤال‌های انوشیروان را با آرامش پاسخ می‌داد، و انوشیروان به نشانه تأیید سری تکان می‌داد تا این که انوشیروان پرسید: ای وزیر آگاه و با کفایت ما، آیا همه چیز عالم را تو می‌دانی. بزرگمهر سرخ شد و از خجالت سرش را پایین انداخت و با شرم و حیا جواب داد نه.  
پاسخ بزرگمهر برای انوشیروان بسیار جالب بود. دوباره پرسید: بزرگمهر، پس همه چیز را چه کسی می‌داند؟ بزرگمهر سر را بلند کرد و گفت: عالی‌جناب همه چیز را همگان می‌دانند و همگان هنوز از مادر متولد نشده‌اند.

سوالات امتحانی

نام و نام خانوادگی: .....  
تاریخ: .....

الف) جمله‌های زیر را ویرایش کنید.

- ۱- او معمولاً بر علیه معلمان حرفی نمی‌زند.
- ۲- آن‌ها از پدرشان اطلاع حاصل کردند.
- ۳- دوستی که کتاب خواندن دوست داشت را دیدم.
- ۴- او امروز با ماهم آهنگ بود.

ب) در نوشته زیر، موضوع، بند مقدمه، بندهای بدنه و بند نتیجه را پیدا کنید.

دوره نوجوانی، دوران شور و شوق و شکوفایی است. دوره‌ای که بزرگ‌ترها معمولاً با حسرت و آه از آن یاد می‌کنند. نوجوانی، دوره انتقال از کودکی به بزرگسالی است؛ تقریباً از یازده سالگی آغاز می‌شود و تا هجده سالگی ادامه می‌یابد که دوره‌ای پرفراز و فرود، بین وابستگی و استقلال است.  
آفریدگار همه شکوفه‌ها و زیبایی‌ها، اوست که همیشه با ماست؛ پس در همه کار و کردارها و همه گاه و جا او را به یاد بیاوریم.

مستقیم (دوره اول متوسطه)

مستقیم (دوره اول متوسطه)

حکایت زیر را بازنویسی کنید.

طبیعی از قبرستان می‌گذشت صورت خود می‌پوشانید. از او علت حادثه را خواستند. گفت: از مردها خجالت می‌گشتم، چون که با داروی من مرده‌اند.

۱- درباره کلاس خود یک بند بنویسید که به نقاشی نزدیک باشد.

۲- صدای آهنگار یک بند بنویسید.

۳- صدای طوفان دریا - شلوغی خیابان‌ها - کارگران معادن زغال سنگ

پایخ سوالات امتحانی

- ۱- او معمولاً علیه معلمان حرفی نمی‌زند. (۵/۵)
- ۲- آنها از پدرشان خبری گرفتند. (۵/۵)
- ۳- دوستی را که کتاب خواندن دوست داشته دیدم. (۵/۵)
- ۴- او امروز با ما هماهنگ بود. (۵/۵)

ب) موضوع: دوره نوجوانی (۵/۵)  
بند مقدمه: دوره نوجوانی، دوران شور و شوق و شکوفایی است. دوره‌ای که بزرگ‌ترها معمولاً با حسرت و آه از آن یاد می‌کنند. (۵/۵)

بند بدنه: نوجوانی دوره انتقال از کودکی به بزرگسالی است؛ تقریباً از یازده سالگی آغاز می‌شود و تا هجده سالگی ادامه می‌یابد که دوره‌ای پر فراز و فرود، بین وابستگی و استقلال است. (۵/۵)

بند نتیجه: آفریدگار همه شکوفه‌ها و زیبایی‌ها، اوست که همیشه با ماست؛ پس در همه کار و کردارها و همه گاه و همه جا او را به یاد بیاوریم. (۵/۵)

ج) پزشکی هر روز از قبرستان رد می‌شد او هنگام رد شدن صورت خود را می‌پوشاند. کارش بسیار عجیب بود. انگار از کسی خجالت می‌گشود. چند روزی به همین منوال گذشت تا اینکه به سراغ او رفتم و گفتم: آقای دکتر بیخوشی، می‌تونم به سؤال بپرسم؟ او گفت: خواهش می‌کنم بفرمایید. گفتم: «آقای دکتر، چرا شما در موقع رد شدن از قبرستان صورت خود را می‌پوشانید؟» او گفت: «اول کمی سرخ شد بعد با حالت استرس گفتم: «خوب من از مردها خجالت می‌گشتم.» گفتم: «چرا؟ مگر مرده خجالت داره؟» گفت: «مرده خجالت نداره اما بیشتر مرده‌های این قبرستان با خوردن داروهای من مرده‌اند.» (۲)

د) کلاس: کلاس ما سقف نسبتاً بلندی دارد. دو پنجره که رو به حیاط باز می‌شود در سمت راست کلاس ما قرار گرفته است. پنجره‌ها آهنی هستند. رنگ سبز و رو رفته‌ای نیز دارند. آن سوی پنجره را زده‌اند. زده‌های ریز مشبک مشبک. در ورودی کلاس یک دست است یعنی شیشه

مستقیم (دوره اول متوسطه)

مستقیم (دوره اول متوسطه)



سوالات امتحانی

نویسنده

- الف) جمله‌های زیر را ویرایش کنید.
- ۱- امروز هم آیش برگزار نشد.
  - ۲- نویسنده گان کتاب را خواندند.
  - ۳- تمام جواهرات را فروختم.
  - ۴- فرصت‌ها را از دست نده و کارها را به فردا مافکن.
- ب) نوشته زیر را به زبان معیار بازنویسی کنید.
- هیشکی اونجا نبود. روزا تن تن می‌رفت. من مونده بودم و به میدون خالی مٹ بیابون بی‌آب و علف. فک می‌کردم کی از اونجا خلاص می‌شم و از میون این دیوارای سنگی می‌رم.
- ج) خانه کاهگلی را با یک واحد آپارتمان مقایسه نمایید و یک بند درباره آن بنویسید.
- د) اگر شما یک حلقه لاستیک بودید.
- ه) ضرب‌المثل زیر را گسترش دهید.
- «در کار خیر حاجت هیچ استخاره نیست.»
- و) درباره یکی از موضوعات زیر یک انشا بنویسید.
- ۱- صداهایی که هر روز از شهر می‌شنویم.
  - ۲- پرواز هواپیماها
  - ۳- .....

هشتم (دوره اول متوسطه)

پایخ سوالات امتحانی

- الف) (ه) کار خیری انجام دادن چندان سخت نیست چه روزی می‌شد که از من متنی را می‌خواست. هر روز رنگ می‌زد و درخواست خود را تکرار می‌کرد. نسخه طب سنتی یکی از مریض‌ها را می‌خواست خودش به این متن دست‌رسی نداشت. من هم امروز فردا می‌کردم تا اینکه بعد از مدتی یک روز متن را برای او رایانامه کردم. بعد از مدتی رنگ زد و گفت: خیلی دیر فرستادی. گفتم چرا؟ گفت بیماری کار خودش را کرد و او را به بیمارستان بردند. او الان در بیمارستان بستری است. (۲)
- و) پرواز هواپیما: هواپیما این پرندۀ آهنی بنون بال زن پرواز می‌کند، اوج می‌گیرد، به راه خود بنون خستگی ادامه می‌دهد، پرندۀ آهنی قوی، بزرگه سنگین و ابهت است. او برفراز ابرها پرواز می‌کند از روی کوه می‌گذرد، دریاها و اقیانوس‌ها را در می‌نوردد بنون آن که خسته و درمانده شود و ...
- ادامه انشا را شما می‌توانید بنویسید. (۱۰)
- الف) (ب) هیچ‌کس در آن‌جا نبود. روزها به سرعت سپری می‌شد من بودم و یک میدان خالی که مانند بیابان بی‌آب و علف بود. همه فکر می‌کرد که چه زمانی از این خلاص می‌شوم و از میان دیوارهای سنگی می‌روم. (۲)
- ج) خانه کاهگلی کاه دارد و گل اما خانه آپارتمانی سیمان و آجر. کاهگلی، چوب و درخت دارد و پنجره چوبی، آپارتمان، تیرآهن و میلگرد دارد و پنجره آهنی یا آلومینیومی، کاهگلی، سادگی دارد و صفا، آپارتمان زیبایی دارد و تجمل. (۲)
- د) چقدر خوش به حالم می‌شد اگر یک حلقه لاستیک بودم، همه‌جا را می‌گشتم با باد و باران هم داستان می‌شدم و با شب ستاره همسفر، به دورهای دور می‌رفتم و به جاده‌های ناپیدا، به راه‌های ناآشنا، به شهرهای زیبا، آبادی‌های ساده و ... (۲)

فارسی

ای

ای خدای بزرگ زینت بخش هر

تاریخ ابریه

مسئله بردستان شعر سروده است

آب نیل

بخت

بصر

بنی آدم

پرستار امر

پوزش پذیر

بی

تأمل

جلال